

نوشته حاضر "پیام چریک فدائی خلق اشرف دهقانی به خلقهای قهرمان ایران" می باشد که عیناً از روی نوار پیاده شده است. (چاپ اول : مرداد ماه ۱۳۶۲ - چاپ دوم : دی ماه ۱۳۶۳)



# پیام چریک فدائی خلق رفیق اشرف دهقانی به خلقهای قهرمان ایران

خلقهای قهرمان ایران :

برای سومین بار چریکهای فدایی خلق ایران به من مأموریت میدهند که مستقیماً با شما سخن بگویم. من هر بار، این مأموریتها را با احساسی آمیخته از شادی و نگرانی پذیرفته ام. شادی من از آن است که فرصت می یابم تا از این طریق با مردم خود سخن بگویم. مردمی که از وقتی خود را شناخته ام، مهرشان قلبم را گرم کرده، رنجشان مسیر زندگی ام را تعیین کرده و امیدشان به آینده مرا در سخت ترین شرایط به پایداری تشویق کرده است و نگرانیم از آن جهت است که مبادا نتوانم آنچه را که بواقع چریکهای فدائی خلق می اندیشند و راهی را که برای خود و بطور کلی برای مبارزه ضد امپریالیستی خلقمان ترسیم میکنند به روشنی بیان کنم. ولی من با این فکر که بهر حال چریکهای فدائی خلق با حرف و عمل خود نقائص و شاید گاه لغزشهای مرا در سخن گفتن مرتفع خواهند کرد، بر نگرانی خود فائق می آیم و مطمئنم که شما مردم بزرگوار نیز این کمبودها را بر من می بخشید.

نخستین بار که شما خلقهای قهرمان را مستقیماً مورد خطاب قرار دادم در خرداد ۵۸ و همان زمانی بود که بنحوی تأثرانگیز "بهار آزادی" نام گرفته بود. من در مصاحبه ای به شما رجوع کردم و در آن زمان سه حرف عمده با شما داشتم که وظیفه انقلابی ام به من حکم می کرد تا علیرغم همه هیاهو و هوچی گریها به گوش شما برسانم. من میبایست اولاً به آگاهی شما برسانم که در رهبری سازمانی که آنزمان بزرگترین امید شما را تشکیل داده بود، متأسفانه مارهای خوش خط و خالی کمین کرده اند که با یک نقشه حساب شده سازمان را به آستانبوسی سرمایه داری وابسته می برند. ثانیاً میبایست به شما می گفتم که تحلیل علمی از شرایط جامعه و قدرت دولتی پس از قیام ۲۲ بهمن نشان میدهد رژیم که جانشین رژیم سلطنتی شده، همچنان رژیمی است وابسته به امپریالیسم و شرایط شبه آزادی که آنزمان در جامعه حاکم بود، ناشی از تغییر شکل آن از استبداد به دموکراسی نبود بلکه این وضع از ضعف قدرت دولتی در سرکوب خلق ناشی میشد و بالاخره سومین چیزی که می بایست به شما می گفتم این بود که بزرگترین دست‌آورد قیام ۲۲ بهمن سلاحهایی بود که به چنگ آورده بودید و از شما بخواهم از تحویل این سلاحها به دولت که در آنزمان فریبکارانه خود را دولت ناشی از قیام مردم جا میزد خوداری کنید و جهت آمادگی برای نبرد قطعی با امپریالیسم و سگهای زنجیریش این سلاحها را دست مایه سازماندهی مسلح خود قرار دهید و برای جنگ تمام عیاری که دیر یا زود از طرف امپریالیسم و سگهای زنجیریش به شما تحمیل میشد، آماده شوید. همه بیاد داریم که این سخنان را شما با چه وضوحی فهمیدید و در واقع اینها چیزی نبود جز جمعبندی تجربه ای که شما مردم هر روز در جلوی چشم خود می دیدید. شما می دیدید که همه جا سگهای زنجیری امپریالیسم و عمال بورژوازی و خرده بورژوازی وابسته، در داخل کشور به سازماندهی دستگاههای سرکوب مشغولند و در خارج مرزها امپریالیسم هر روز نیروهای جدیدی را به منطقه وارد میکرد. ولی در عین حال شما هیاهوی عظیمی را هم شاهد بودید که دغل کارانی که خود را حتی پیشاهنگان طبقه کارگر جا میزدند، در تخطئه این نظرات روشن که من مأموریت داشتم از طرف چریکهای فدائی خلق بیان کنم، براه انداختند. ولی این هیاهو مانع از آن نشد که مسیر واقعیات هر چه صریحتر صحت آن نظرات را ثابت نماید.

بار دوم در بهمن ۵۸ من این افتخار را داشتم که در سرزمین قهرمان پرور کردستان و در خاستگاه مقاومت‌های حماسی خلق کرد مهاباد، با شما رویاروی حرف بزنم. در ۹ ماهی که فاصله میشد حوادث شگرفی رخ داده بود و من به کردستان آمده بودم تا مراتب تبریک و امتنان تمام خلقهای ایران را به خلق کرد ابلاغ کنم. در آنروز مهمترین چیزی که من می خواستم بگویم این بود که اعلام کنم که خلق کرد با شکست دادن هجوم سراسری که از ۲۸ مرداد همان سال توسط رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به کردستان آغاز شده بود، خدمتی بزرگ و تاریخی به انقلاب ایران کرد. من در شرایطی در مهاباد سخن می گفتم که خلق کرد پوزه نیروهای مسلح رژیم وابسته را تازه بخاک مالیده بود و باصطلاح بنیانگذار پلید این رژیم، خمینی را وا داشته بود تا در ۲۶ آبان مزورانه

و بهر حال نومیدانه دعوت به مصالحه کند. خمینی ای که در ۲۸ مرداد ۵۸ با صدور فرمان جهاد علیه خلق کرد نشان داد که بی چون و چرا و بی هیچ تردیدی ماهیتاً جز سگ زنجیری امپریالیسم چیز دیگری نیست. بله خلق رزمنده کرد، امپریالیسم و سردمداران رژیم جمهوری اسلامی را واداشته بود تا برای جلوگیری از سقوط رژیم که در زیر فشار مقاومت دلیرانه خلق کرد کمرش شکسته شده بود، دست به بزرگترین عوام فریبی ها بزند تا آنجاییکه بهشتی این مزدوری که در قیام بهمن ۵۷ با دخالت شخصی خود جاسوسان آمریکائی را در سفارت این کشور از اسارت خلق نجات داد و کمیته ای از چاقوکشان و ساواکیها را به سرکردگی ماشالله قصاب در اختیار آنها گذاشت تا خودسرانه به هر کاری که بخواهند دست بزنند و حتی به بگیر و ببند انقلابیون بپردازند در صدد سازماندهی "دانشجویان خط امام" و باصطلاح "تسخیر لانه جاسوسی" بر آید. بله آن زمان اوج فریبکاری و شاید یکی از مکارانه ترین سیاستهای نو استعماری بود و آن زمان متأسفانه اوج در یوزگی و نمایش حقارت و چابلوسی و تملق گوئی بسیاری از اشخاص و سازمانهایی بود که خود را بهر حال پیشاهنگان مردم می دانستند. من می بایست در آن زمان این مطلب را که - خلق کرد خود نیز بروشنی آنرا می دانست - تأکید کنم که این مصالحه ها و آشتی جوئیها و دعوت به ملاقاتها همه نیرنگ است و خلق کرد باید مسلح تر از همیشه خود را برای هجومهای بعدی آماده کند. و اینکه فریادهای ضد امپریالیستی گردانندگان رژیم جمهوری اسلامی، این سگان زنجیری امپریالیسم، به فریادهای دزدی میماند که برای گمراه کردن تعقیب کنندگان خود فریاد آید دزد سر میدهند. من می بایست از فرصت استفاده می کردم و حقارت و زبونی آن فرصت طلبانی را که پس از انتشار مصاحبه من با آن طمطراق و گنده گوئی گفته های مرا در آن انکار می کردند، نشان می دادم. و برای اینکار کافی بود که توجه مردم را به جست و خیز اینها در جلوی سفارت آمریکا جلب کنم. همچنین من می بایست می گفتم و گفتم که هیچکس نمیتواند انقلابی پیگیر باشد؛ هیچکس نمیتواند خود را به انقلاب ایران وابسته بداند مگر آنکه مقاومت مسلحانه خلق کرد را، مقاومتی عادلانه و بر حق بداند و فعالانه به هواداری از آن برخیزد و به کسانی که بقول خودشان در "مسئله کردستان" بیطرفی اتخاذ کرده بودند و با شنیدن پیام امامشان برای مصالحه، فرصت جدیدی جهت مدیحه سرائی از این سردسته جلادان بدست آورده بودند، بگویم در مرحله ای حساس از انقلاب ایران آب به آسیاب امپریالیسم می ریزند. من از این می بایست پیش تر بروم و حقیقتی را که امروز پس از سه سال با وضوح کامل اهمیت تاکتیکی و استراتژیکی خود را برای جنبش ضد امپریالیستی خلق ما نشان داده است تأکید کنم. من در آنزمان کردستان را سنگر انقلاب ایران خواندم .

ولی اکنون که برای بار سوم با شما سخن میگویم در چه شرایطی هستیم و من برای چه با شما سخن میگویم؟ اگر بخواهم بطور بسیار خلاصه بگویم ما در شرایط بس وحشتناک و در عین حال بس امیدوار کننده قرار داریم. مخصوصاً در دو سال گذشته شما خلقهای ایران و به همراه شما ما چریکهای فدائی خلق ایران روزهای بسیار دشواری را از سر گذراندیم. کمتر خانواده ای است که عزیزی را از دست نداده باشد و یا اعضای از آن آواره نشده باشند. مادرانی که فرزندان خود را در اثر جلادیهها و ستمکاریهای این رژیم از دست داده اند، بی شمارند و مادر من هم روح انگیز را به دنبال

بهر روز از دست داد. و تسلسل این دو خون ترسیم گر استمرار حاکمیت امپریالیسم بر کشور ما شد. همه کسانی که برای مبارزه با رژیم شاه برخاسته بودند بدست رژیم جمهوری اسلامی به خاک و خون کشیده شدند. امپریالیسم انتقام ضربه ای را که در از دست دادن شاه از خلق ما خورده بود، بوسیله جلادان جمهوری اسلامی و در رأس آن خمینی از خلق گرفت. اولین سخنی که من با شما خلهای قهرمان در این زمان دارم این است که برایتان هر چه روشنتر، مجدداً این حقیقت را توضیح دهم که رژیم جمهوری اسلامی نیز همچون رژیم شاه و در وضعیت کنونی بسیار شدیدتر از رژیم شاه به امپریالیسم وابسته است و دست اندرکاران این رژیم سگان دست آموزی هستند که با سرسپردگی صد چندان نسبت به دست اندرکاران رژیم شاه به امپریالیسم خدمت میکنند. بنظر من درک این واقعیت برای جنبش ضدامپریالیستی خلق ما از بالاترین درجه اهمیت برخوردار است. خلهای ما باید بروشنی بدانند که اگر نیروهای مسلح ایران برای حفظ رژیم سلطنتی و جلوگیری از سقوط بزرگ ارتشداران تقریباً هیچ اقدامی نکردند، ولی بعداً برای حفظ رژیم جمهوری اسلامی تقریباً از هیچ جنایتی خوداری ننمودند، این بدان دلیل بود که در ماههای آخر سال ۵۷ امپریالیسم حمایت خود را از رژیم سلطنتی برداشت و آنرا به رژیم جمهوری اسلامی تفویض کرد. و قاطعیت امام جلادان جمهوری اسلامی هم از همین دلگرمی به حمایت امپریالیستی ناشی می شود. خمینی که چند سال پیش وقتی دفاعیات قهرمانانه انقلابیون ایران را در بیدادگاههای شاه و زیر جوخه های تیرباران آنچنان شجاعانه می یافت که در گریزگاه خود در نجف، از شنیدن آنها مو بر تنش راست می شد و سرانجام با باور نکردن این حماسه ها خود را تسلی میداد، وقتی که حمایت امپریالیسم را پشت سر خود دید، دیگر از سقوط شاه کمتر، به چیز دیگری راضی نمی شد.

من از شما دعوت می کنم که برای تفریح هم که شده هر جا که این امام شیاد کلمه اسلام را بکار می برد شما این کلمه را با کلمه امپریالیسم عوض کنید تا ببینید که چگونه عبارات آشکارا ریاکارانه به اعترافات "صادقانه" و "صمیمانه" تبدیل می شود. مثلاً شما بارها شنیده اید که این امام رذل - مخصوصاً در شرایط سخت و بحرانی که جنبش انقلابی ضربات بزرگی بر پیکر جمهوری اسلامی وارد می کند - به اطرافیانش که گاه با یادآوری تجربه شاه و حاصل دشمنی با خلق، جسارت عمل را از دست می دهند و بقول هاشمی رفسنجانی برای تجدید روحیه نزد او می روند میگویند: شما به منافع اسلام بیاندیشید حتی اگر تمام مردم با شما مخالف شوند، شما حرف اسلام را بزنید حتی اگر همه مردم سر این حرف اسلام با شما بجنگند. این جملات آشکارا ریاکارانه است و ساده ترین مسلمانان کشور ما سالها جمله "عبادت به جز خدمت خلق نیست" را تکرار کرده اند. من به این کاری ندارم که آیا واقعاً این جمله هم ماهیت اسلام را نشان میدهد یا نه، ولی بهر حال این درکی بود که تقریباً بطور بدیهی از طرف همه پذیرفته شده بود. ولی حالا این اسلام، این اسلامی که منافعش ممکن است تمام خلق را در مقابل مجریان قوانین آن قرار دهد که این امام از آن سخن می گویند، کدام اسلام است؟ بیائید واقعاً جای کلمه اسلام را با کلمه امپریالیسم در گفته این امام عوض کنیم تا بفهمیم این اسلام کدام اسلام است. خمینی برای کسانی که به مفهوم کلمات توجه دارند نه به ظاهر

آنها چقدر روشن حرف زده است. او به مزدوران گرداگرد خودش می گوید، شما به منافع امپریالیسم بیندیشید، گر چه این امر شما را با تمام خلق درگیر کند، اسلام یعنی امپریالیسم، حامی شماست، دلگرم باشید. و هاشمی رفسنجانی روز بعد پشت تریبون مجلس می گوید، امام به ما دلگرمی داد، ما الان به آینده امیدواریم به آینده اسلام یعنی امپریالیسم در این کشور امیدواریم. ننگتان باد مزدوران کثیف.

چرا ما چریکهای فدائی خلق، همواره بر روی وابستگی رژیم جمهوری اسلامی به امپریالیسم تاکید داریم و چرا من می خواهم پیش از هر چیز در این فرصتی که پیش آمده از این مسئله صحبت کنم که این رژیم هم مانند رژیم شاه وابسته به امپریالیسم است و کارگردانان این رژیم همانند کارگردانان رژیم شاه جز سگان زنجیری امپریالیسم چیزی نیستند؟ این برای آن است که از یک سو درک این واقعیت و نتایج عملی حاصله از آن برای پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی که در حال حاضر عمدتاً به شکل مبارزه بر ضد رژیم جمهوری اسلامی صورت میگیرد، برای ما اهمیت تعیین کننده دارد و از سوی دیگر اتفاقاً در همین زمینه، چه از جانب دشمن و چه از جانب عناصر ناپیگیر درون خلق بیشترین کوشش جهت گیج کردن مردم و فریب آنها و سوق دادن انرژی انقلابی آنها در مسیر انحرافی صورت می گیرد. سردمداران جمهوری اسلامی و حامیان امپریالیست آنها چنین وانمود میکنند که گویا آنها بر این اعتقادند که از طرف خدا مأموریت دارند تا در زمین "حکم قرآن" را جاری کنند و دوستان نادان خلق نیز (من اینجا از بد خواهان سخن نمیگویم و آنها را در همان دسته اول قرار میدهم) بله، دوستان نادان خلق نیز در مقابل با این دغلکاری کار خود را از جایی آغاز میکنند که آنها به پایان رسانده اند. آنها در بست این ادعا را می پذیرند و آنگاه فریاد و فغان بلند می کنند که مثلاً بیائید و ببینید چگونه اینها در عصر اتم میخواستند قوانین عهد بوق را اجرا کنند و یا آنکه ببینید چگونه مذهب باعث خانه خرابی و سرکوب مردم شده است. و آنگاه نتیجه عملی که می گیرند این است که باید به جنگ با آخوند و به جنگ با مذهب برخاست و به این ترتیب جبهه متحدی بر ضد آخوند و مذهب تشکیل می شود که متأسفانه در یکسوی آن سلطنت طلبهای کثیفی قرار دارند - که هنوز از میان آنهمه عطر و ادکلن هائی که می زنند بوی خون فرزندان خلق از نشان به مشام میرسد و لکه های این خونها بر دستهایشان دیده می شود - و در سوی دیگر ابلهانی که برای اثبات دانائی خود حتی به مارکسیسم و کمونیسم هم متوسل میشوند. اینها همه رژیم اسلامی را مستقل از امپریالیسم و صرفاً در رابطه با نقش مذهب و روحانیون در ایران توجیه می کنند و مردم را به مبارزه با آنها فرا می خوانند. تبلیغات ظاهرالصلاح آنها اتفاقاً زمینه هائی هم برای پذیرش دارد. مگر نه اینکه مردم امروز زیر هر حکم اعدامی حداقل امضای یک آخوند را می بینند و مگر نه اینکه همه چیز در این جمهوری اسلامی به نام اسلام صورت می گیرد و حتی آن وزیر بی سر و پای کار، کار را به آنجا کشاند که گفت: اگر قانون کار، بیمه و حق بازنشستگی را برای کارگران اجباری کند کار خدا در آن جهان برای تقسیم بهشت و جهنم مشکل میشود. ولی من می خواهم بگویم این درست است که تکان حاصل از جنبش انقلابی، آنچنان جامعه ما را دچار غلیان کرده

است که کثافات و رسوبات قرون، از اعماق آن بالا آمده اند و در سطح پراکنده شده اند؛ ولی اگر حمایت امپریالیسم از این کثافات نبود، با اولین حرکت امواج انقلاب، دریای خلق از وجود آنها پالوده می شد. ولی آنچه باعث شده است که این گدایان شب جمعه - که عمری را به طفیل مردم زندگی کرده اند - امروز اهرم قدرت دولتی را در دست داشته باشند، همان است که امام رذل آنرا "دست غیبی"، و ما سیاست نو استعماری امپریالیسم می خوانیم. بارها خمینی و دیگر سران جمهوری اسلامی گفته اند که اگر بخواهیم رمز موجودیت خودمان را بر سر قدرت بفهمیم جز توسل به معجزه کار دیگری نمی توانیم بکنیم و اتفاقاً تحلیلهای فرصت طلبانه بظاهر مارکسیستی نیز اغلب به همین نتیجه می رسند.

همه چیز روشن است، بحران اقتصادی، تورم، گرانی، فقر و درماندگی، جنگ و آوارگی، بحران سیاسی، کشمکشهای درون قدرت و از همه بالاتر مخالفت، نه، تنفر شدید خلق قهرمان و یک مقاومت مسلحانه تقریباً سراسری آنها، همه جا بچشم می خورد. ولی با وجود این، ظاهراً مشتی آخوند که سرمایه ای جز بلاهت و تنگ نظری و دنائت و قساوت قلب ندارند، در اریکه قدرت برجای هستند. بله معجزه ای که رفسنجانی هر جمعه در حضور جمع از آن سخن می گوید، باید بمدد این تحلیلگران فرصت طلب بیاید تا توجیه کنند که چگونه اینها همچنان بر سر کارند. ولی اگر بخواهیم در اینجا بجای کلمه معجزه مفهومی واقعی آنرا بگذاریم هیچ عبارتی دقیقتر از حمایت امپریالیسم نمیتوان یافت، حمایتی که وقتی شاه از دست داد، علیرغم آن دستگاه عریض و طویل حتی یکروز هم نتوانست در این کشور باقی بماند و خودش با لحن تائید آمیز - در آخرین کتابی که بنامش منتشر کرد - این سخن سرلشکر ربیعی فرمانده نیروی هوایی را نقل نمود که در بیدادگاه جمهوری اسلامی گفته بود: "هویزر شاه را مثل موش مرده ای از ایران بیرون انداخت." ربیعی جرأت نکرد بگوید: و خمینی را سوار بر هلی کوپتر همان نیروی هوایی، در بهشت زهرا نشانند.

بله میگفتم که برای تحلیلهای انحرافی فرصت طلبان زمینه هائی هم موجود است. وقتی آخوندها عوامل رژیم سابق را به جوخه های اعدام می سپردند و حالا هم گاه و بیگاه خبر اعدام سلطنت طلبان را می شنویم، زمینه برای این شیادی فراهم می شود که بگویند اگر آنها نوکران امپریالیسم بودند، پس لابد اینها نوعی تضاد با امپریالیسم دارند که دست به اعدام سلطنت طلبان می زنند و اگر که اینها در عین حال به اعدام انقلابیون نیز دست میزنند، این نه از ماهیت وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بلکه از خصلت ارتجاعی و واپسگرایی این رژیم ناشی میشود. اینگونه توجیه ها در نظر نمی گیرند که: قرن ما به عبارتی قرن جنگهای امپریالیستی است و امپریالیستها در تضا دهای درونی خود جنگهایی را براه انداخته اند که در تاریخ بیسابقه بوده است. اینها نمی فهمند که کسانی که بعد از جنگ جهانی دوم، دژخیمان فاشیسم و نازیسم را به جوخه های اعدام سپردند، همان امپریالیستهای بودند که ما میزان جنایتکاریشان را در جنگهای الجزایر و ویتنام به خوبی دیدیم. بله تضادهای میان امپریالیستها و وابستگانشان، مخصوصاً در آنزمان که بود و نبود نظام

امپریالیستی از طرف جنبش توده ای در معرض تهدید جدی قرار دارد به آنچنان شدتی میرسد که اینها بیرحمانه بجان هم می افتند. اگر در فرانسه، دولت بعد از جنگ، پتن و اعضای دولتش را به محاکمه می کشد، از این امر نباید نتیجه گرفت که یکی از این دو باید نماینده بورژوازی امپریالیستی فرانسه و دیگری در هر حال مخالف باشد، چنین چیزی نیست. اینها هر دو نمایندگان همین بورژوازی هستند و این محاکمه از تضادهای درون طبقه حاکم ناشی می شود. اگر ضیاء الحق، علی بوتو را اعدام می کند و خمینی، نصیری و قطب زاده را به جوخه های اعدام می سپرد این برای هیچیک از آنها نشان دهنده هویت سیاسی مستقل از امپریالیسم نیست و فقط بیانگر تضاد هائی است که در درون امپریالیسم و در درون طبقه حاکم وابسته این کشورها وجود دارد.

من می خواهم پیش از هر چیز بر این امر تکیه کنم، از آن جهت که نگران هستم که مبدا مردم ما فریب اینگونه ساده اندیشیها را بخورند و ما در مرحله بعدی انقلابمان با نتایج وخیم آن مواجه شویم. نهضت ما در مقابل رژیم شاه، تجربه گرانبهائی برای ما بجا گذاشت، من از شما می خواهم که صمیمانه به این تجربه بیندیشید. یادتان هست در آن زمان خیلی ها گمان می کردند که تنها عامل فلاکت، بدبختی، اختناق و وابستگی در کشور ما، شاه و رژیم سلطنتی است و بسیاری از تحلیلهای فرصت طلبانه نیز همین را نشان می داد. و وقتی ما چریکهای فدائی خلق می گفتیم رژیم سلطنتی شاه تنها یکی از اشکال حکومت امپریالیستی است، همه گونه برچسبها، از آنارشیست تا ساده اندیش بما میزدند. ولی واقعیت چه بود؟ رژیم شاه رفت، ولی اختناق ماند، فلاکت ماند، وابستگی ماند، امروز باز دارد همان تجربه تکرار می شود و اگر شما هشیار نباشید، امپریالیسم باز این بار در چهره مخالفت "سرسختانه" و به سبک امام "قاطعا نه" در مبارزه با آخوند و مذهب، در مرحله دیگری خود را بنام انقلاب و بنام جنبش توده ها از لحاظ سیاسی تجدید آرایش خواهد داد و جنبش خلق را وسیله گستردن بساط دیکتاتوری ای خواهد کرد که من از هم اکنون به شما می گویم از دیکتاتوری رژیم جمهوری اسلامی صدها بار سیاه تر خواهد بود. بگذارید تأکید کنم: صدها بار سیاه تر. زمانی بود که ساده لوحانی می گفتند مگر دیکتاتوری از دیکتاتوری شاه هم بدتر میشود، و امروز باز من اینجا و آنجا می شنوم که بعضیها می گویند مگر دیکتاتوری از دیکتاتوری جمهوری اسلامی بدتر هم می شود. بله اگر ما نادان باشیم، اگر ما بدنبال "قهرمانان" ضد مذهب بیفتیم، دیکتاتوری صدها بار سیاه تر از جمهوری اسلامی در انتظار ماست.

مردم ما فکر صحیحی در سر دارند وقتی به هر درختی در کنار خیابانها بعنوان چوبه دار آینده یکی از این آخوندهای رژیم نگاه می کنند. فرخنده باد آروز، باید چنین کرد، هیچ زیوری برای خیابانهای شهرهای ما بهتر از لاشه پلید این جانیان بر درختها و تیرهای چراغ برق نیست. اینکار را باید کرد. لازم است. حتماً خواهیم کرد، ولی به همین اکتفا نخواهیم کرد. در کنار لاشه این دغلكاران باید لاشه آن بوروکراتها و تکنوکراتهای تحصیلکرده اکثراً خارج رفته را نیز که امروز ریش گذاشته و اسلام پناه شده اند و همه کارها را بواقع بدست خود و بظاهر بنام آخوندها انجام میدهند، همراه با

آن پس مانده های طبقات که بنام حزب الله به جنایت مشغولند بیاویزیم. این قلم را به آن قلم اضافه کنید. ولی هنوز کار ما تمام نیست. ما باید تمام عوامل وابستگی را هم که اگر باقی بمانند تا ابد از این جانیان در دامان خود خواهند پرورد، را از بین ببریم. اینها همه درست است. همه را باید انجام داد. ولی آیا میتوان به صرف مبارزه با روحانیون به چنین موفقیت‌هایی نایل آمد؟ آیا میتوان این اقدامات را در چارچوب مبارزه علیه مذهب انجام داد؟ نه، اگر چنین کنیم؛ مطمئن باشید که عوامل سرسپرده امپریالیسم در انجام اینکار از همه شجاع تر و بی پرواترند و چه بسا که آنها دراینکار چنان "حماسه هایی" بیافرینند که همه ما انگشت به دهان بمانیم و وقتی به خود آئیم که ببینیم این شجاعت نه از روحیه انقلابی، بلکه از قساوت جلادان سرچشمه می گرفته است. من می خواهم روی این اصل تکیه کنم که ما باید کینه مقدس خود را نسبت به این آخوندهای جانی با آگاهی انقلابی صیقل دهیم. من می خواهم به این اصل تکیه کنم که صلاح ما نیست، درست هم نیست، کافی هم نیست که بگوئیم آخوندها و مذهب. آیا اکثر مردمیکه امروز از این آخوندهای حاکم متنفرند، مذهبی نیستند؟ آیا ما می توانیم در آنروز فرخنده آخوندی را که امروز با اینها همکاری نمی کند، به آن تیرهای چراغ برق آویزان کنیم، بدون آنکه انقلابمان را لکه دار کرده باشیم؟ من می خواهم بشما هشدار دهم که مبدا هیستری ضد آخوندی و ضد مذهبی که متأسفانه امروز از طرف پاره ای از روشنفکران ظاهراً دست چپی نیز دامن زده می شود، جانشین احساسات سنجیده ضد امپریالیستی شود. ما چریکهای فدائی خلق خود با تکیه بر جهان بینی پرولتاریائی یعنی مارکسیسم، صادقانه بر این اعتقادیم که: مذهب ابزاری است برای تسهیل استثمار توده های زحمتکش خلق بدست طبقات استثمارگر، صرفنظر از جنبه های بینشی و فلسفی این امر، برای این گفته ما چه دلیلی روشنتر از عملکرد همین دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی وجود دارد که همه ما تجربه ملموس آنها را در جلوی چشم خود داریم. آیا شاه همواره ادعا نمی کرد که مأموریت ویژه ای برای وطنش دارد که خداوند آنها را به او داده؟ آیا بارها ادعا نکرد که امام زمان را به خواب دیده یا دست علی او را از مرگ رهانیده و مزورانه به زیارت‌های پر سر و صدا نمی رفت و قرآن آریامهری چا پ نمی کرد؟ و آیا همه اینها را در جهت و بعنوان وسیله تسهیل استثمار خلق ما از جانب امپریالیسم و طبقات استثمارگر داخلی قرار نمی داد؟ مگر همین امروز رژیم خمینی با وضوحی باز هم بیشتر همین مذهب را وسیله توجیه وجود استثمار، انقیاد، اختناق و وابستگی بکار نمی گیرد؟ ولی ما بلافاصله پس از ذکر این مطالب روشن و صریح در مورد مذهب که از تکرار آن و حتی افتخار به آن، لحظه ای هم بخود تردید راه نمی دهیم و بهیچوجه سعی نمی کنیم حتی در مقابل مذهبی ترین توده ها آنها را پنهان کنیم و چنان پنهانکاری را دلیل عوامفریبی می دانیم؛ اما در عین حال اضافه می کنیم که علت اساسی وجود استثمار، استبداد، استعمار در روابط ظالمانه اقتصادی نهفته است که دولت حاکم عمدتاً با تکیه بر نیروی سازمانیافته مسلح آنها را حفظ میکند و هدف اصلی حمله ما هم باید همین زور سازمان یافته یعنی قدرت دولتی باشد.



در راه مبارزه البته تا آنجائیکه که لازم باشد باید سعی کرد اینگونه سلاحهای فرعی نظیر مذهب و غیره را نیز در دست دشمن خنثی و بی اثر نمود. ولی هرگاه هدف اصلی حمله خود را، تأکید می‌کنم هدف اصلی خود را متوجه روحانیون و مذهب کنیم، عوامل استثمار، استعمار و استبداد را در جای خود دست نخورده باقی گذاشته ایم و کوشش ما حداکثر به تغییر مهره‌ها و دستکاری ایدئولوژی رسمی از طرف استثمارگران منجر خواهد شد. وقتی من می‌گویم مذهب وسیله‌ای است در دست استثمارگران برای تسهیل استثمار توده‌های زحمتکش، از آن این نتیجه را می‌گیرم که هر دولت مذهبی، تحت هر عنوانی و با هرگونه توجیهی حکومت اقلیت استثمارگران (در شرایط ما وابستگان به امپریالیسم و خود امپریالیستها) بر علیه توده میلیونی زحمتکشان خواهد بود. ولی امروز روشنفکرانی در جامعه هستند که بخیال خودشان کمر به قتل مذهب بسته‌اند و ساده لوحانه می‌اندیشند که جنایات جمهوری اسلامی به نام مذهب زمینه را در کشور ما برای بخاک سپردن قطعی مذهب در این سرزمین آماده کرده است. این تفکر برای جنبش انقلابی خلق در این مرحله بسیار خطرناک است. من می‌گویم و توصیه می‌کنم، حتی به مذهبی‌ترین افراد توصیه می‌کنم که با من تکرار کنند مرگ بر هرگونه حکومت مذهبی و من مطمئنم که در این احساس بسیاری از توده‌های شدیداً مذهبی نیز با من هم آوا هستند. ما می‌خواهیم به کمک همین مذهبیها ریشه حکومت‌های مذهبی را بکنیم. هنر ما بعنوان انقلابیون در همین خواهد بود. همه جا در جهان در سرنوشتی حکومت‌های مذهبی، توده‌های مذهبی نقش مؤثری داشته‌اند. در اروپا سالها روحانیون حکومت کرده‌اند. کسانی که گمان می‌کنند جلادی بنام مذهب ابتکاری است که خمینی زده، اندکی به تاریخ رجوع کنند تا بفهمند که این موجود کودن چیز نوئی با خود نیاورده است. توده‌های اروپائی در مقابل حکومت‌های مذهبی قد علم کردند و چنان اینگونه حکومتها را به زباله دان تاریخ فرستادند که امروز دیگر کسی جرأت صحبت کردن از حکومت مذهبی را در این کشورها بخود راه نمی‌دهد و حتی در آنجا که احزاب مسیحی در حکومتند، حکومت غیر مذهبی است. روشنفکر کودنی که بین مذهبی بودن مردم و مذهبی بودن حکومت رابطه علت و معلولی را می‌جوید، ذهن تاریخی ندارد.

حال قبل از اینکه این بحث را تمام کنم می‌خواهم بحث دیگری را که بی ربط با این حرف نیست اندکی باز کنم. پاره‌ای از محافل روشنفکران وابسته به امپریالیسم که خود را لائیک یعنی مخالف تداخل مذهب در دولت می‌دانند همه نابسامانیهای موجود در کشور را به نادانی آخوندها در اداره امور نسبت می‌دهند. متأسفانه پاره‌ای از باصطلاح روشنفکران چپ نیز اینرا همراه آنها تکرار می‌کنند. اینها نابسامانی امور را نه به بحران بیسابقه‌ای که سیستم اقتصادی امپریالیسم در چند سال اخیر در سراسر جهان بدان دچار شده است و در اقتصاد کشور ما بدلیل وابسته بودن، آثار خود را بنحوی بارزتر نشان می‌دهد، نسبت می‌دهند، بلکه این نابسامانیها را در کودنی آخوندها می‌بینند و به این ترتیب رأی براثت امپریالیسم و نظام اقتصادی گندیده‌اش را صادر می‌کنند، این امپریالیسم نیست که گندیده است، این مذهب و آخوند است که کودن و گندیده‌اند! من می‌خواهم عکس این حرف را بزنم و بگویم اتفاقاً آخوندهای حاکم برای معطر کردن پیکره گندیده امپریالیسم کوششهای

مجدانه می کنند و اتفاقاً دستاوردهائی هم اینکار برای امپریالیسم در ایران داشته است. اگر بگوئیم در کشور ما چون آخوندها بر سر کارند و به همین دلیل تورم هست، بیکاری هست، کمیابی و جنگ هست، آیا در آرژانتین هم آخوندها در حکومت دخالت دارند که بیکاری و تورم دولت را مجبور کرده است بیاد فتح جزایر مالوین و جنگ با انگلستان بیافتد؟ اگر بگوئیم در کشور ما آخوندها نمی توانند صنایع را به کار بیاورند و به همین دلیل بیکاری هست، چرا در کشور انگلستان که مادر تعدادی از صنایع ما در آن قرار دارد سه میلیون بیکار وجود دارد؟ به آمار بیکارهای آلمان، فرانسه و آمریکا نگاه کنید، زیاد کمتر از مال ما نیست ولی اگر وضع ما بدتر از آنهاست برای این است که ما اولاً وابسته ایم، ثانیاً وابسته ایم و ثالثاً نزدیک به پنج سال است که به جنگ مرگ و زندگی به روابط امپریالیسم بر خاسته ایم. من در مقابل کسانی که فساد، کودنی، کاهلی و شکمبارگی آخوندها را وسیله ای برای لاپوشانی چهره غارتگر و جنایتکار امپریالیسم قرار می دهند، از این موجودات بیچاره دفاع می کنم و می گویم درست است که آخوندهای حاکم همه این صفات را دارند ولی اتفاقاً این صفات نه تنها مانع انجام وظیفه آنها در پستهاییکه بعهدہ گرفته اند، نیست بلکه شرط لازم احراز اینگونه پستها داشتن همین صفات است. بیائید بی انصافی را کنار بگذاریم. هر پستی را که امروز آخوندی اشغال کرده این آخوند را با اشغال کننده همین پست در زمان رژیم شاهنشاهی مقایسه کنید. ببینید از نظر فردی این آخوندها چیزی از آنها یا آنها چیزی از این آخوندها کمتر دارند؟ اگر بخواهیم بطور دقیق بگوئیم هر دو به یک اندازه همین صفات را دارند. ولی بدبختی خمینی و دار و دسته اش در این است که در دورانی به حکومت مشغولند که بحرانی بیسابقه نظام وابسته به امپریالیسم ایران را که حفاظتش بر عهده آنها سپرده شده، فرا گرفته است و اصلاً بدلیل همین بحران است که این موجودات به این مقام رسیده اند. شاه روزی شش میلیون بشکه نفت می فروخت خریداران نازش را هم می کشیدند؛ از بس هم پیشنهاد افزایش قیمت کرده بود و خریداران هم پذیرفته بودند "عقاب اوپک" هم لقب گرفته بود. خمینی بیچاره میخواست روزی یک میلیون و پانصد هزار بشکه بفروشد، با ز خریدار پیدا نمیشود. هر چه قیمت را پائین می آورد باز کسی نمی خرد. حال در کشوری که اقتصادش اینگونه به ارز حاصل از نفت وابسته است، یک چنین کاهش درآمدی چه بحرانی می تواند برای چنین رژیمی بوجود آورد؟ خوب، اگر شاه بود چه می کرد؟ مگر با فرمان ملوکانه می شود ارز خارجی بدست آورد؟ نه، اگر او هم بود، آتش همین آتش بود و کاسه همین کاسه. آنوقت که شاه از وحشت بزرگ خبر می داد خودش می دانست چه می گوید، وحشت بزرگ بحران روابط امپریالیستی در ایران بود. وابستگی اقتصاد ما به اقتصاد امپریالیستی که در دوره شاه شدت هر چه بیشتری یافت وقتی سیستم جهانی امپریالیسم دچار بحران شد در پس خود می بایست وضع نابسامان امروزی را بوجود بیاورد. اوپک در سال ۵۵ روزانه ۴۵ میلیون بشکه نفت می فروخت، باز مشتریان التماس می کردند که اندکی زیاد کن و همین شاه خودمان می گفت بیست سال دیگر چکار کنیم؟ آخر تمام می شود، بیشتر از این نمی شود. حالا اوپک خودش قرار ۱۶ میلیون بشکه تولید روزانه می گذارد و باز هم مشتری نیست. چرا اینطور شده است؟ برای اینکه بحران عمومی سرمایه داری تولید را در سراسر دنیا به رکود کشانده است، در نتیجه به نفت احتیاج نیست. کارخانه

ها خوابیده اند، کارگران بیکارند و اتفاقاً آخوندها تردستی خوبی داشتند. مثلاً آنها در ایران، بدلیل اینکه اسلام راجع به زن إله گفته و بله ، سعی می کنند نیمی از جمعیت را از بازار کار بیرون کنند بدون آنکه گنااهش به گردن مقصر اصلی یعنی نظام امپریالیستی بیفتد. بگذر از زنان بیکار شوند و به اسلام فحش دهند و واقعاً فکر کنند که اسلام آنها را بیکار کرده است. می فهمید اسلام و آخوندها چقدر در ایران بدرد امپریالیسم می خورد. خمینی به جای اینکه بگوید امپریالیسم از ما می خواهد که منافقین و کفار یعنی مجاهدین و کمونیستها را بکشیم، می گوید "اسلام" از ما می خواهد. ولی ما بجای آنکه بگوئیم روابط امپریالیستی باعث بیکاری بخش بزرگی از جمعیت ما شده، می گوئیم اسلام زنان ما را بیکار و خانه نشین کرده است. بسیار خوب من می خواهم به شما مردم بگویم باید از این هشیارتر بود. باید پشت این اسلام اسلامها، مقصرین واقعی را پیدا کرد. و این اولین حرف من بود با شما مردم در اینجا.

بگذارید به من بگویند تو خلقی هستی نه کمونیست. من همواره در آغاز با خلقم سخن میگویم. من اینرا می دانم و بگذار عده ای انکار کنند که من می دانم، که خلق به اقشار و طبقات مختلف تقسیم می شود که هر کدام خواستها و منافع خاص خود را دارند و این خواستها و منافع با همدیگر متناقض هم هست. بعداً به این مسئله برمی گردم. من اکنون دارم از جبهه اصلی نبرد در مرحله کنونی صحبت می کنم ولی بعداً خواهم گفت در این نبرد کی قاطع تراست؛ کی متزلزل تر.

مطلب دیگری که می خواهم در اینجا مطرح کنم و با مطلب نخست مستقیماً در رابطه است، پیرامون آینده رژیم جمهوری اسلامی است. اغلب پرسیده می شود که آینده رژیم جمهوری اسلامی چه می شود. آیا سقوط آن قریب الوقوع است یا امکان تثبیت و استمرار نسبتاً طولانی دارد؟ بنظر من امپریالیسم بر روی رژیم جمهوری اسلامی در ایران و بطور کلی بر روی اسلام در کشورهای مسلمان بیش از آن سرمایه گذاری کرده است که به این سادگیها به سقوط رژیم جمهوری اسلامی در ایران تن دهد. وانگهی در شرایطی که امپریالیستها تحت تأثیر فشارتوده های خود قادر نیستند مثلاً مثل سالهای سی و چهل مستقیماً و بیدریغ به رژیمهایی که آشکارا به وابستگی خود به امپریالیسم می بالند برای سرکوب نهضت‌های مردمی کمک کنند، چه رژیمی بهتر از جمهوری اسلامی می توانست در کشوری مثل ایران که دستخوش جنبشی مردمی با آن عظمت بود به امپریالیسم خدمت کند؟ همه کشتارها و جنایاتی که به وسیله این رژیم صورت گرفته برای سرکوب کردن جنبش انقلابی مسلماً لازم بود و همه آنها توسط این رژیم صورت گرفت در حالیکه امپریالیسم ظاهراً با دست پاک و با ژست مخالف با این رژیم و تظاهر به اینکه گویا از ددمنشی های این رژیم به خشم آمده است، خود را از معرکه برکنار نشان می داد. در مورد مداخله در زندگانی خصوصی مردم نیز گاه ممکن است این توهم پیش آید که اگر این مداخلات به این صورت انجام نمی شد، خیلی از نارضیاتی ها از رژیم بوجود نمی آمد و این مداخلات صرفاً به خصلت مذهبی رژیم نسبت داده می شود و گمان می شود که اگر یک رژیم غیر مذهبی بر سرکار بود بسیار آسانتر می توانست رضایت مردم را جلب کند

و یا لاقلاً بر سر مسائلی نظیر حجاب و نماز به دست و پای مردم نمی پیچید و بی جهت برای خود دشمن تراشی نمی کرد. اینگونه اظهار نظرها این مطلب را از یاد می برند که برای سرکوب یک جنبش مردمی در شرایط بحران عمیق سیاسی-اقتصادی، هر رژیم وابسته ای غیر از رژیم جمهوری اسلامی نیز ناگزیر بود که کوچکترین مسائل خصوصی مردم را زیر نظر بگیرد و هر رژیمی غیر از جمهوری اسلامی نیز ناگزیر بود برای اینکار یک محمل ایدئولوژیک بتراشد و خود بخود هر گونه نظارتی از این قبیل، مخالفتها را در وهله اول متوجه خود این نظارت می کند و از قضا رژیمها تا حدی جنبه سیاسی مخالفتها را با خود به این ترتیب تخفیف می دهند.

اگر امروز مخالفت، مثلاً بیشتر به صورت مخالفت با چادر، مخالفت با نماز اجباری، مخالفت با جیره بندی و غیره و غیره خود را نشان می دهد، این یکی از ثمرات فرعی مداخله در زندگی خصوصی مردم برای رژیم است. این مخالفتها انعکاس مخالفت کلی مردم با خود رژیم است و هرگاه این مسائل دست و پا گیر روزمره نبود احتمالاً مخالفت با رژیم به اشکالی بسیار عالیتر و مؤثرتر جلوه میکرد. البته اینهم هست که هنگام برقراری یک کنترل بظاهر مذهبی بر زندگی مردم، رژیم ناگزیر است از دو قشر اجتماعی که از لحاظ روحیه اجتماعی و سازمانی در پست ترین و عقب مانده تری مراحل قرار دارند، استفاده کند. یکی لمپنها و دیگری خشک مقدسههای فرصت طلب و مسلط کردن چنین موجوداتی بر زندگی خصوصی مردم در بسیاری موارد باعث افراط کاریهایی می شود که از اختیار گردانندگان رژیم هم خارج می شود ولی تصور کنیم که رژیم وابسته ای غیر از این بود. آیا او نیز ناگزیر نبود برای برقراری این کنترل، البته تحت لفافه ایدئولوژیک دیگری از لمپنها و دیگر قشرهای عقب مانده اجتماع استفاده کند؟ و آیا در آن صورت نیز چنین افراط کاریهایی نمی شد؟ گاه گفته می شود، درست است که رژیم جمهوری اسلامی برای سرکوب جنبش مردم وسیله خوبی بود ولی این رژیم بدلیل عقب ماندگی و واپس گرائی خود قادر به راه انداختن چرخ اقتصاد کشور و برقرار کردن شرایط استثمار سرمایه وابسته به امپریالیسم نیست. اینها برای اثبات ادعای خود مثالهای متعددی از بی نظمی در تولید، خوابیدن کارخانه ها، کنار گذاشتن متخصصین و دلایل ظاهری که رژیم برای این کارها ارائه می کند، می آورند. اینها که در کل وجود بحران عمیق اقتصادی را قبول دارند، و می پذیرند که این بحران حتی قبل از کاهش درآمد نفت تمام ارکان اقتصادی جامعه ما را فرا گرفته بود و بطریق اولی پس از کاهش درآمد نفت بر شدت آن افزوده شد، نمی خواهند نتایج واقعی و مشخص این حکم کلی خود را بپذیرند. آنها نمی خواهند به این نتیجه برسند که نابسامانی در کار تولید ناشی از بحران اقتصادی است. آنها نمی بینند که بزرگترین تراستها و کارتلهای امپریالیستی نیز که از بهترین مدیریتها برخوردارند هر روز بدلیلی کارخانه ها و شعب تجاری خود را تعطیل می کنند و البته در هر مورد هم سعی بر این است که این یا آن فرد، این یا آن مدیر، این یا آن سندیکا در اینمورد مقصر شناخته شود و مخالفتها متوجه وی گردد تا کل سیستم آماج قرار نگیرد. انداختن تقصیر نابسامانی در تولید بگردن عقب ماندگی و واپس گرائی رژیم مضحکترین ناسزائی است که تاکنون به این رژیم گفته شده است. تاجائیکه به دستگاه بوروکراتیک و اقتصادی دولت مربوط می شود، این دستگاه امروز نیزمانند گذشته اساساً بدست درس

خوانده های بوروکرات و تکنوکراتی اداره می شود که استخوانبندی آنها را فارغ التحصیلان دانشگاههای کشورهای غربی تشکیل می دهند (در این مورد مطالعه شرح حال کسانی که در انفجار دفتر حزب جمهوری کشته شدند بسیار آموزنده است. اکثراً افرادی که پستهای مهم اداری و اقتصادی داشتند، فارغ التحصیلان آمریکا و اروپا بودند) اصولاً در شرایط بحران، بورژوازی خود به وسائل گوناگون میکوشد تا کارخانه ها را بخواباند و کار معاملات را لنگ کند. بورژوازی با تحریک سندیکاها به اعتصاب، با باز خرید کردن کارگران و اخراج آنها، یا اخراجهای غیر قانونی، با ایجاد هرج و مرج در محیط کار توسط باندهای سیاه اجیر شده و خلاصه به هر وسیله ممکن جهت توقف کار تولید و تجارت و تخفیف آثار مرگبار بحران برای کل نظام می پردازند. در این میان دردناکترین راه حلها برای آن است که خودش بعنوان مقصر اصلی تعطیل کارها جلوه کند و اتفاقاً کار مبلغین مبارز نیز در این میان آن است که ظاهر قضایا را کنار زده و دست خود بورژوازی را در تمام این جریانات نشان دهند. ولی ظاهراً کار کسانی که اینگونه تحلیلیها را از رژیم جمهوری اسلامی به دست می دهند عکس این است، آنها بحران را بگردن آخوندها می اندازند. "آخوندها هستند که نمی گذارند چرخ تولید بگردد."، "آنها هستند که نمی گذارند توزیع کالا درست انجام شود"، "آنها هستند که کار بازار را مختل کرده اند و غیره و غیره". به این ترتیب صاحبان اینگونه تحلیلیها گاه به این نتیجه می رسند حالا که جنبش سرکوب شده - و ظاهراً باید برای آنکه کاملاً سرچشمه آن نیز خشک شود، تولید را نیز راه انداخت و وضعیت اقتصادی را سروسامان داد- دیگر باید این رژیم جای خود را به رژیمی بدهد که گویا برای رشد و تکامل تولید سرمایه داری متناسب خواهد بود. ولی واقعیات خلاف این امور را نشان داده اند و این رژیم که ظاهراً در زمینه اقتصادی نادان و نفهم جلوه می کرد، توانسته است در شرایط بحرانی بسیار شدید و البته با استفاده از اهرمهای وابستگی نقش اقتصادی را که در این مرحله امپریالیسم از یک رژیم وابسته، توقع دارد، همچون نقش سیاسی خود کم و بیش به خوبی انجام دهد.

کسانیکه بظاهر دچار موهومات مذهبی و اندیشه های عقب مانده در زمینه اقتصاد جلوه می کردند، در بازار بین المللی و مخصوصاً در بازار نفت با واقع بینی و مصلحت اندیشی کامل عمل کردند و در هر مورد به اقتضای همان مورد، کار خود را پیش بردند، خلاصه کنم اینگونه دلایل برای بی آینده بودن رژیم جمهوری اسلامی فاقد بنیان واقعی و مادی است.

میرسم به دلیلی که به هر نحو از طرف پاره ای نیروها مطرح میشود و آن این است که: "این رژیم بیش از آن دست به جنایت زده که دیگر بتواند برای مدتی طولانی باقی بماند" کمتر خانواده ای است که این رژیم از او یک قربانی نگرفته باشد و باصطلاح با آن دشمنی خونی نداشته باشد. در چنین شرایطی بر سرکار نگهداشتن چنین رژیمی تا این حد منفور و یا اگر به عبارت کسانی بگوییم که این رژیم را با امپریالیسم مرتبط نمی دانند "بر سرکار ماندن این رژیم برای مدتی طولانی غیر ممکن است، رژیم با جنایاتش خود را بی آینده کرده است". ولی آیا ما تجربه اندونزی را در پیش

خود نداریم؟ آیا رژیم جلادی که در عرض چند روز نزدیک به یک میلیون نفر از مردم اندونزی را قتل عام کرد، هنوز سالها نیست که در این کشور بر سرکار است؟ آیا این یک میلیون نیز هر کدام به یکی از خانواده های این کشور تعلق نداشتند؟ نمونه شیلی را در نظر بگیریم، آیا پینوشه امروز در ادبیات جهان سمبل جلادی و سفاکی نیست؟ چرا امپریالیسم او را بر سرکار نگه داشته است و یا چگونه او بر سرکار مانده است؟ اصولاً در کشورهای وابسته کدام رژیم را می شناسیم که بدون آنکه هر روز و هر شب به جنایات آشکار بر ضد خلق خود دست بزند و حتی برای ارباب مردم این جنایات را نمایش بدهد به حکومت خود ادامه می دهد؟

البته من می پذیرم که وضعیت ایران، وضعیت ویژه ای است. انقلاب گرچه مختنق شده است ولی هنوز نیرو و توان بسیار دارد، رژیم موجود در اجرای نقشی که امپریالیسم در منطقه بر عهده اش گذاشته به ماجراهای خطرناکی وارد شد که هرگاه برنامه امپریالیسم در این زمینه ها تغییر کند، بر سرنوشت او تأثیر تعیین کننده دارد. مثلاً اگر در شرایط گسترش تضادها امپریالیسم تصمیم بگیرد که جنگ ایران و عراق را با سرعت خاتمه بدهد باید منتظر حداقل جابجایی های وسیعی در میان مهره های فعلی رژیم جمهوری اسلامی باشیم. البته بیشتر احتمال همین جابجایی ها می رود و تجربه سه چهار سال گذشته نیز نشان داده است که امپریالیسم بحرانهای بزرگ سیاسی را در سطح ایران با همین جابجایی مهره ها و حفظ اصل رژیم انجام داده است. یک مقایسه اجمالی بین ترکیب رژیم و هیأت حاکمه آن در آغاز کار و آنچه امروز هست بسادگی نشان می دهد که تا چه حد از این جابجایی مهره ها برای حفظ رژیم استفاده شده است. از این گذشته امروز که تمام چهره های موجود در هیأت حاکمه مورد تنفر شدید توده های مردم قرار دارند و دیگر سازمانهای سیاسی فرصت طلب در میان توده ها نیستند که آنها را بدنبال این یا آن مهره راه بیاندازند، این جابجایی مهره ها نسبتاً به آسانی صورت می گیرد و آنها که باید بروند در کمال حقارت و آستانبوسی می روند و آنها که باید بیایند بی سر و صدا در جای آنها قرار می گیرند.

البته از همه اینها نباید نتیجه گرفت که من حاکمیت امپریالیسم را در ایران با ثبات می بینم. بهیچوجه چنین چیزی نیست. حاکمیت امپریالیسم در ایران چنان ضرباتی خورده و چنان دچار تزلزل است که او ناگزیر است برای حفظ خود حتی الامکان بدامان رژیم جمهوری اسلامی، آخوندهای فاسد و قسی القلب و خرافات مذهبی بچسبد. ولی تزلزل حاکمیت امپریالیستی نباید دلیل آن باشد که ما تسلیم نظر و خطای آن سازمانها و نیروهایی بشویم که روزی هزار بار برای توده ها ثابت میکنند این رژیم رفتنی است و باز رژیم بر سر جای خود باقی است. البته اگر مقاومت توده ای بشکلی آشکار در مقابل این رژیم ظاهر شود، احتمال بسیار زیاد دارد که امپریالیسم همچنانکه رژیم شاه را در مقابل خیزش توده ای قربانی کرد، با این رژیم نیز به همانگونه رفتار کند و حتی شاید در صدد آن برآید به کمک پا ره ای از افراد و نیروهائی که اکنون دراپوزیسیون قرار دارند رژیم دیگری را علم کند، زیرا امپریالیسم هرگز سرنوشت خود را با سرنوشت رژیمهای وابسته در

کشورهای وابسته بطور قطعی گره نمی زند. ولی باز این احتمال نیز هست که امپریالیسم در صدد برآید در شرایط جنبشهای وسیع توده ای نیز بنحوی این رژیم را حفظ کند و بوسیله آن جنبش را سرکوب نماید.

بالاخره آنچه من میخواهم بگویم اساساً این است که رفتن یا ماندن این رژیم برای جنبش انقلابی خلق ما بهیچوجه آن اهمیتی را ندارد که سازمانهای فرصت طلب و نیروهای سازشکار تصور میکنند. من میخواهم برای شما توده ها این حقیقت را توضیح دهم که چشم امید به رفت و آمد رژیم ها ندوزید. اگر جنبش انقلابی بتواند ارتش و نیروهای مسلح وابسته را درهم بشکند و نیروهای (مسلح خلق و ارتش خلق) را ایجاد کند میتوان گفت که عمر سلطه امپریالیسم بر کشور ما به پایان رسیده. میتوان گفت که دوران قتل عام زحمتکشان به سر آمده. ولی تا آنزمان هر رژیمی که بر سر کار آید جز ابزار حاکمیت امپریالیسم و وسیله قتل عام زحمتکشان و خلقهای کشور ما چیز دیگری نیست.

حال به مسایل مشخص تر بپردازم و نظری کوتاه به وضعیتی که در آن قرار داریم و راهی که جنبش ما از بهمن ۵۸ تا کنون پیموده بیافکنم. من در مصاحبه ام (۸ خرداد ۱۳۵۸) از نفوذ اپورتونیستها در سازمان سخن گفتم و هشدار دادم که چگونه عده ای در مرکزیت این سازمان دست در دست هم مسلکان توده ای خود قصد دارند سازمان ما را به چاکری بورژوازی وابسته به امپریالیسم ببرند. آنروزها اثبات این امر چندان آسان نبود. در بهمن ۵۸ (متینگ مهاباد) من آنها را در حال خوش رقصی برای رژیم جمهوری اسلامی نشان دادم ولی در این فاصله چه راه بزرگی طی شده است. آنها بدنبال جمهوری اسلامی مرحله به مرحله راه افتادند و در جلادی خلق که حالا دیگر برنامه علنی و اعلام شده رژیم بود، با او همدستی کردند و امروز که من با شما سخن می گویم، دژخیم جمهوری اسلامی گلوی خودشان را گرفته و امام باصلاح ضد امپریالیستشان اعلام می کند که: "به دام انداختن سران حزب توده موجب سرافرازی امت اسلامی است". راستی چه شوخی دردناکی. کسانی را که برای خدمت به رژیم به مردم خیانت کردند و برای بدام انداختن انقلابیون برای این رژیم جاسوسی نمودند، خود این رژیم خیانتکار و جاسوس می خواند و خواستار اعدامشان می شود. آیا این به چه معناست؟ آیا این به معنای تحکیم و تثبیت این رژیم است؟ نه این به یک معنا اوج تشدید تضادهای درونی این رژیم می باشد که حتی کثیف ترین نوکران خود را نیز نمی تواند تحمل کند. خود سردمداران رژیم به وضوح می گویند که حتی از خطر احتمالی اینها هم می ترسیده اند. وضع درونی این رژیم و استواری درونی آن از "استحکامی" برخوردار است که روابط خانوادگی آن ثروتمندی که از ترس از دست دادن زنش نوکر به خانه نمی آورد، حتی نوکری چون کیانوری نیز برای رژیم جمهوری اسلامی خطری بالقوه تلقی می شود، و جالب این است که این رژیم مفلوک که حتی جرأت و یارای نگهداری این نوکران را در درگاه خود ندارد، دن کیشوت وار دستگیری این نوکران و به چاپلوسی و داشتن آنها را دلیل قدرتمندی و اعتماد به نفس خود جا می زند. زهی وقاحت.

تصفیه نوکران توده ای و اکثریتی از طرف رژیم و چاپلوسی و دنائت اینها در زندانهای رژیم را فقط باید بعنوان جلوه ای از تضادهای درونی خود طبقات حاکم دانست، تضادهایی که بر اثر مقاومت‌های دلیرانه خلق در مقابل همین دستگاه سرکوب، مخصوصاً تشدید یافته است. تضادهایی که بقول محمدی گیلانی دژخیم، امام را وادار کرده است تا فتوا دهد: (عیناً از خودش نقل قول می‌کنم) "در مورد افراد مقاوم که حتی اسمشان را نمی‌گویند تا پای مرگ باید تعزیر شوند (یعنی شلاق بخورند). اگر زیر شلاق هم جان بدهند کسی ضامن نیست" (پایان سخن این مزدور). بلکه مسئله جمهوری اسلامی و دستگاه سرکوب آن این نوکران رام توده ای و اکثریتی و یا آن معدود نادمیینی نیست که آنها را هر شب در تلویزیون خود نمایش می‌دهد. بلکه مسئله آنها همان هزار و دهها هزار افراد مقاومتی است که دلیرانه در مقابل این رژیم قد علم کرده اند و پاره ای از آنها تا آنجا پیش رفته اند که در زیر شکنجه شهید شده اند ولی حتی نام خود را به دژخیمان نگفته اند. درود بر آنها باد. این مقاومت است که رژیم را چنان به وحشت افکنده که حتی از نوکران آستانبوس خود نیز می‌ترسد.

بله از راهی که در این مدت سه سال طی شده است صحبت می‌کردم، خلق ما در این دوران در معرض یکی از وحشی‌ترین هجوم‌های ضد انقلابی قرار داشت. مهاجمین چه بیرحم و چقدر وحشی بودند. دیدید در خیابانها چه کردند، دیدید کودکان و زنان باردار و پیرمردها و پیر زنان را بدون آنکه نامشان را بپرسند در کنار دیوارها ردیف کردند و تیرباران نمودند؟ دیدید در درون زندانهایشان چه جنایاتی کردند که من از بازگو کردن آنها شرم دارم. دیدید چه ضربات بزرگی بر پیکر انقلاب ما زدند و چه انقلابیونی را از ما گرفتند؟ دیدید که هیچ چیز جلودارشان نبود و تمام اصولی را که تا آنزمان ریاکارانه خود را مدافع آن جا می‌زدند به زیر پا گذاشتند؟ دیدید وقاحت را بجایی رساندند که دژخیمانی را که شاه در زندان پنهان می‌کرد و اساساً وجودشان را انکار می‌نمود به سخنرانی در نمازهای جمعه آوردند، دیدید آن جلادی را که کودکی در بغل در میان اجساد، شوی تلویزیونی اجرا می‌کرد؟ رقص شوم این حیوان را بر اجساد انقلابیون دیدید؟ ننگشان باد.

بله چه کارها که نکردند و چه ضرباتی که بر پیکر خلق وارد نکردند. من چه بگویم، آنچه را من بخواهم بگویم شما هر روز و هر شب با پوست و گوشت خود احساس می‌کنید.

اگر از بررسی سرکوب نیروهای سیاسی به بررسی سرکوب طبقات و اقشار جامعه بپردازیم می‌بینیم که این سرکوب در آنجا ابعادی بمراتب از این هم وسیعتر بخود می‌گیرد. من از زنان شروع می‌کنم ولی نه بخاطر آنکه خودم یک زنم، بلکه بخاطر آنکه این رژیم پلید پیش از همه و بیش از همه به محک‌تر کردن بندهایی مشغول شد که قرن‌ها جامعه طبقاتی بر دست و پای زنان زده بود و بنام مذهب، سنت، گذشته، صدراسلام، حضرت فاطمه و خلاصه بنام هزار وسیع‌سال پیش در این زمینه نوآوری‌هایی کرد که واقعاً در تاریخ بیسابقه است و ابداع آنها نه از جامعه برده داری ساخته بود



و نه از روابط فئودالی. حقا که اینگونه مظالم و اینهمه ابتکار در ستمگری فقط از نظام گندیده سرمایه داری وابسته به امپریالیسم در حال احتضار ساخته است. و این شیادان به دروغ آنچه را که می کنند به گذشته نسبت می دهند.

سردمداران جمهوری اسلامی و در رأس آنها خمینی که اگر او را خائن بنامیم به مفهومی خیانت اهانت شده است، مثل همه موارد دیگر برنامه های خود را برای اسارت زنان از انتقاد وضع زنان تحت رژیم شاه شروع کردند. خمینی همین چندی پیش، مسئله شرکت زنان در امور اجتماعی را به این صورت توضیح داد که گویا در زمان سلسله پهلوی زنان را از خانه بیرون کشیدند و در کارهای اجتماعی شرکت دادند و حاصل این شرکت جز آن نبوده است که اینها حتی مردان را فاسد کرده اند و نگذاشته اند تا بکارهایشان برسند. گمان نکنید که او آنقدر ابله است که واقعیت و اهمیت تاریخی شرکت زنان در امور اجتماعی و آثار شگرف آنرا در جامعه ما نمی فهمد. نه برای فهمیدن این امر به هوش چندان زیادی احتیاج نیست و او اینقدر را دارد. نه، سیاست او سیاست رژیمش و بطور کلی سیاست تمام طبقات استثمارگر کنونی که همه چیز و حتی زن را به صورت کالا می بینند، بر این اساس است که بین زن و فحشاء رابطه مستقیم برقرار کنند و بسیار طبیعی است که هر بار نام زن بر زبان آنها جاری می شود بلافاصله باید منتظر کلماتی نظیر فساد و فحشاء و غیره بود. هزاران نسخه برای زنان می پیچند که محمل آن گویا برکنار داشتن زنان از فحشاء است ولی به واقع آنها خود دلان فحشاء هستند و اینها بندهائی است که ابتدا بر پای زنان، و از طریق زن بپای خانواده و از طریق خانواده به پای جامعه می زنند. هنوز چند روز از بر سر کار آمدن این جلادان تازه کار نگذشته بود که یکروز صبح شنیدم که گوینده رادیو رژیم چنانکه گویی که مژده ای را به مردم می دهد اعلام کرد که "پری بلنده" اعدام شد و بلافاصله مراتب فحشاء و فساد او بعنوان دلیل ارائه گردید و از آنروز به بعد دهها و صدها زن به همین جرم اعدام شدند و معلوم شد که تبلیغ بر روی "پری بلنده"، برای عوامفریبی بوده است تا با سوء استفاده از وضعیت کاملاً اختصاصی این زن، زمینه را در وهله اول برای اعدام زنانیکه بر اثر مظالم جامعه طبقاتی بدلائل گوناگون و در رأس همه این دلایل به دلایل اقتصادی به خودفروشی کشانده می شوند، آماده کنند و از این طریق تهدیدی دائمی به اعدام و شلاق در بالای سر تمام زنان کشور ما نگاه دارند و در عمل دیدیم که این دژخیمان باصطلاح کار مبارزه با روسپیگری را تا آنجا کش دادند که دختران و پسران جوانی را که به سائقه پاکترین احساسات انسانی یعنی عشق به یکدیگر نزدیک میشدند به شلاق و گاه به جوخه های اعدام سپردند. بحث بر سر مبارزه با روسپیگری نبود، بحث بر سر بستن بندهای جدیدی بر پای خلقی بود که در نهضت با شکوهش نیروی عظیم خود را به نمایش می گذاشت. بحث بر سر ایجاد فاصله بین مردمی بود که نیروی اتحادشان پشت امپریالیسم را لرزانده بود والا بحث بر سر مبارزه با فحشاء نبود. برای فحشاء خود جمهوری اسلامی به بهترین نحو تبلیغ میکند و اساساً سیستم بورژوازی وابسته بدون فحشاء آموزش نمی گذرد.

برای پر کردن خلاء ناشی از بگير و بند آنچنانی روسپیان و آتش زدن و خراب کردن محله هایشان، هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه اعلام کرد که اسلام فکر اینرا کرده است. بله، او به فقه اسلام رجوع کرد و کثیف ترین نهاد این فقه یعنی صیغه را بیرون کشید و با صدای بلند تبلیغ نمود: "بله، اسلام فکر فحشاء را هم کرده است". اگر فحشاء را به معنی واقعی آن یعنی فروختن تن زن بفهمیم نه آنچنانکه این بی شرفان می فهمند به معنی عشق یک زن و مرد به یکدیگر، آن وقت صیغه کثیف ترین شکل مشروعیت بخشیدن به فحشاء است. مردی در ازاء مبلغ معین، دقت کنید، مبلغ معین، معین بودن مبلغ شرط لازم این عقد است، زنی را بمدت معین، دقت کنید معین بودن مدت شرط لازم صحت این عقد است، صیغه می کند و پس از انقضای مدت، این عقد خود بخود منحل است. بله بمدت معین و به مبلغ معین این مرد زن را در اختیار خود می گیرد. آقای هاشمی رفسنجانی خلاء ناشی از وجود فحشاء غیر اسلامی را پر کرد. در اسلام اینها، همه لوازمات حیات سیستم سرمایه داری وابسته وجود دارد، حتی فحشای اسلامی. او هفته بعد از آن خطبه (جمعه بعد) ناچار شد برای آن کسانی که گویا حرف او را درست نفهمیده بودند و گویا صیغه را با چیزهایی که نباید، یکسان گرفته بودند، توضیح دهد که صیغه با فحشاء به سبکی که تا کنون در ایران رایج بوده و هم اکنون در کشورهای دیگر رایج است دو فرق از نظر او اساسی دارد، یکی آنکه در اینجا زن ناچار است پس از انحلال عقد، عده هم نگه دارد و دیگر آنکه گویا تکلیف بچه ها هم روشن می شود.

بله این است آن فحشای اسلامی که آقای هاشمی رفسنجانی برای جامعه ما تجویز می کند، فحشایی که هر مرد چه متأهل باشد و چه نباشد می تواند به هر میزان که بخواهد به آن دست بزند. تف بر این مبلغ فحشاء.

ولی آیا اینها زنان را به این دلیل که به فحشاء کشانده نشوند به بندهای جدیدی می کشند یا علت دیگری در کار است؟ می بینیم که اینها خود مبلغ فحشاء هستند، پس دلیل اصلی آنها چیز دیگری است. آنها خود بارها گفته اند در مبارزه ضد شاه زنان همواره در صف مقدم بودند، بله من خود به چشم خود دیدم که چگونه وقتی مبارزه مسلحانه آغاز شد تقریباً در کنار هر چریک مرد یک چریک زن هم بود و دژخیمان ساواک نظیر دژخیمان جمهوری اسلامی در شکنجه دختران و زنان چریک جنایت و بیشرمی را به مراتب از آنچه که نسبت به مردان می کردند، می گذراندند. بله زنان ایران در مبارزه ضد امپریالیستی، از مردان این کشور دلایل بیشتری دارند، آنها می دانند که امپریالیسم نه تنها عامل اسارت خلق در شرایط کنونی است، بلکه عامل اصلی بقای قید و بندهای حقوقی فئودالی بر دست و پای آنها نیز می باشد. به همین دلیل بود که در آنروز ۱۷ شهریور در میدان ژاله زنان نشستند و رگبار مسلسلها آنها را درو کرد و از جا بر نخواستند. حاصل شرکت زنان در زندگی اجتماعی این بود ای مزدوران کثیف، نه به فحشاء کشاندن مردان، نه فاسد کردن جامعه. چه مسیر شومی، اول گفتند حجاب زن حیای اوست، بعد گفتند روسری یا تو سری، بعد شعار دادند چادر، سپس گفتند حجاب. آخر سر چیزی از خود اختراع کردند که در طول تاریخ بی سابقه بود و آنرا بنام

سنت بر تن ما کردند، پوشش اسلامی. این کیسه بی قواره را به حق هرگز زن ایرانی تا امروز بر تن خود ندیده بود. این دست‌آورد جدید امپریالیسم برای زنان ایران است. فریب نخورید، گمان نکنید که زنان صدر اسلام هم این کیسه‌ها را بر تن داشتند. فکر نکنید که زنان زحمتکش که در طول قرون برای گذران زندگی خود دوش به دوش مردان در مزارع کار می‌کردند، چنین چیزی به تن داشتند. من از شما مردم می‌خواهم فریب این تاریخ‌سازیهای دروغین را نخورید و از این سو نیز به اراجیف روشنفکران وامانده‌ای که گویا تازه فهمیده‌اند که اسلام همین است و همچنین هم بوده است و به این ترتیب نقش مقابل این شیادان را در فریب شما بازی می‌کنند، گوش ندهید. پوشش اسلامی، کار نیمه وقت زنان، خواهر زینب، گشت الزهرا و این جور عبارات و نهادها همه و همه تازگی دارند. در تاریخ چنین چیزهائی نیست. فریب این روشنفکران پر مدعا را نخورید. اینها دروغ می‌گویند. اینها تاریخ را نخوانده‌اند. اینها نمی‌فهمند که حتی یک کلمه واحد در دو عصر متفاوت دو معنای متفاوت بخود می‌گیرد. بله مقام زن را به آنجا رسانده‌اند که بنیاد شهید، فروش زنان پاسداران و نظامیان کشته شده را رسماً و قانوناً سازماندهی کرده است. آنگاه این دلالتان محبت ریاکارانه روسپیان را سنگسار می‌کنند و روشنفکران وامانده توجیه می‌کنند که: عقب مانده‌اند، قرون وسطائیند و غیره و غیره. زنان را وادار کردند (و زنان ما چه قهرمانانه تا کنون مبارزه کرده‌اند) که خود را در این کیسه‌ها بیچند تا گویا جامعه از فحشاء دور بماند و باز هاشمی رفسنجانی فرصت داشته باشد بر خود ببالد که امروز همه خیابانهای تهران مثل خیابانهای قم شده است و ارائه همین یک باصلاح دست‌آورد را برای پیروزی انقلاب کافی بداند. بله زنان باید خود را در این کیسه‌ها بیچند و قوادان ودلالتان محبت دیروزی با نام مستعار حزب الله چاقو بدست در خیابانها مراقب خواهند بود که این اصل اسلامی رعایت شود و هاشمی رفسنجانی بگوید امت حزب الله خودشان مراقبت از این امور را بعهده گرفته‌اند. به واقع که چنان نظمی، چنین پاسدارانی هم می‌خواهد.

از موضوع زنان بگذریم و به آنچه که بر سر دانشگاهها در این مدت آمد نظری کوتاه بیافکنیم. پس از مسئله زنان من مسئله دانشگاهها را از این نظر در درجه اول اهمیت قرار می‌دهم که در اینجا آئینه تمام‌نمای سیاستهای امپریالیستی برای به بند کشیدن خلق ما و سرکوب نهضت انقلابی او و مخصوصاً پیشاهنگان او بروشنی در مقابل ما قرار می‌گیرد. تظاهرات قبل از قیام بهمن را بخاطر بیآوردی، بیاد بیآوریم آن روزهایی که توده‌های مردم در خیابانها حتی بدون شعار دادن براه می‌افتادند و رهبران سازشکار و وابسته برای ساکت نگهداشتن آنها از پشت بلندگوها می‌گفتند سکوت ما ندای ماست. حتی در آنزمان وقتی جمعیت بجلوی دانشگاه تهران میرسید، دیگر یاد دانشجویان انقلابی که خونشان در راه آزادی این خلق به زمین ریخته شده بود و مبارزات دلیرانه دانشجویان در آن شرایطی که رژیم موفق شده بود سایر قشرها و طبقات را تقریباً به سکوت وا دارد، چنان جمعیت را به هیجان می‌آورد که علیرغم تلاش سازمانیافته رهبران دورغین برای آرام کردن آنها، جمعیت در مقابل دانشگاه می‌ایستاد و شعار درود بر دانشجوی مبارز میداد و به یاد دانشجویان شهید سکوت انقلابی می‌کرد. بله خلق در نخستین تظاهرات جمعی خویش به قهرمانی و سپاس از دانشگاهی

برخاست که در دامان خود مخصوصاً در این سالهای اخیر رهبران و کادرهای سازمانهای چریکهای فدائی خلق و مجاهدین خلق را پرورده بود. پس از قیام بهمن نیز به یاد داریم که دانشگاه به مکانی تبدیل شده بود که مردم بپاخاسته ما در آن عاشقانه طواف میکردند و با حرارت از مسائل مبارزه سخن میگفتند. بله دانشگاه بحق سنگر آزادی نام گرفته بود و پس از قیام به ستاد انقلابی و معیادگاه خلق بپاخاسته تبدیل شد. رژیم اسلامی اگر میخواست طبقات گوناگون خلق را سرکوب کند، پیش از هر چیز می بایست دانشگاه را سرکوب نماید زیرا دانشگاه در عین حال هم تبلور و هم سمبل جوشش انقلابی خلق بود. با سرکوب دانشگاه رژیم می توانست سرکوب همه طبقات و قشرهای زحمتکش جامعه ما را آغاز کند. انتقادات کذائی از وضع دانشگاهها در زمان شاه آغاز شد. ابتدا گفتند دانشگاه در زمان شاه بدرک مدرک سازی و پشت میزنشین تربیت کنی می خورده و چون در سخنانشان اندکی منطق بود، ابلهانی از صف خلق با آنها هم آواز شدند. سپس گفتند دانشگاه وسیله انتشار فرهنگ غرب بود و باز اندک منطق این گفته ابلهان را به تائید و یکرور خمینی گفت دانشگاه عامل اصلی وابستگی ما به غرب است و به این ترتیب به باندهای سیاه خود که پیش از آن هم کار خود را آغاز کرده بودند، فرمان رسمی حمله به دانشگاه را صادر کرد. دیگر بد دهنی به دانشگاه از طرف سردمداران رژیم آغاز شده بود. و خمینی گفت و رفسنجانی تائید کرد که دانشگاهها گویا محل خوش گذرانی دخترها و پسرها با یکدیگر بوده است. بله کار وقاحت آنها به اینجا کشیده ولی بهر حال این لجن پراکنی ها کسی را فریب نمی داد. مردم، دانشگاه و دانشجویان را می شناختند، خیلی پیش از آنکه این مدعیان تازه را بشناسند. لذا مبارزات ایدئولوژیک و تبلیغات علیه دانشگاه و دانشجویان جای خود را به حمله سازمانیافته مزدوران رژیم و قتل عام دانشجویان و اِشغال و تعطیل دانشگاهها به آن سبکی شد که همه بخاطر داریم. جنایاتی که رژیم در اردیبهشت ۵۹ در دانشگاه تهران کرد، بخوبی اهمیت مبارزه دانشجویان و دانشگاهیان را در جنبش ما نشان می دهد. این مبارزه آنقدر برای رژیم جمهوری اسلامی خطرناک بود که او با آنکه هنوز سعی می کرد با استفاده از توهم توده ها وجود خود را مشروع جلوه دهد، دست به آن جنایت زد که به حیثیت اش در نظر آن دسته از توده های متوهم لطمه قاطع وارد ساخت. امروز پس از سه سال و پس از هزار جور تصیفه و انقلاب فرهنگی و انتقال آخوند به دانشگاه، دوباره بتدریج دانشگاهها را باز می کنند و بهمین جهت من مخصوصاً می خواهم با دانشجویان مشخص تر صحبت کنم. ببینید مقررات کثیفی برای ورود به دانشگاه گذاشته اند، تحقیق محلی می کنند، سهمیه ویژه به نهادها می دهند، امتحانات سیاسی - ایدئولوژیک آنچنانی می کنند، پیشاپیش مقررات سخت پلیسی درون دانشگاه و مجازاتهای سختی را که در مقابل دانشجویان "خاطی" قرار خواهد داشت را اعلام می کنند. هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه گفته است تا می توانیم تصفیه می کنیم و اگر تک وتوکی هم از زیر دستان در رفت به مجردیکه در دانشگاه به اخلال مشغول شوند، می گیریم و مجازاتشان می کنیم. همه اینها را با صراحت و وقاحتی که ویژه رژیم جمهوری اسلامی است اعلام کردند، من در اینجا و آنجا گاه می شنوم که پاره ای از جوانان پر شور ما می گویند که دیگر در این شرایط به دانشگاه رفتن مایه ننگ است و هر کس به دانشگاه برود از نظر مردم واجد همان شرایط کثیفی تلقی می

شود که رفسنجانی در نماز جمعه برای دانشجوی و دانشگاه ایده آل جمهوری اسلامی برشمرده است. من می خواهم به شما جوانان بگویم با این افکار در بین خود مبارزه کنید، بکشید به دانشگاهها راه بیابید، اینها ادعا می کنند که گویا همه چیز را کنترل می کنند و همه چیز را می فهمند. اگر مردم از این بلوفهای رژیم نهراسند - که تا کنون نهراسیده اند - اینها در کار این تحقیقات و در بلبشوئی که در آن اسیرند، هرگز نمی توانند از دستگاه ساواک شاه کارائی بیشتری داشته باشند ولی در همان زمان هم می دیدیم که جوانان پر شور به هر حال به دانشگاه وارد می شدند و در دانشگاه هم آگاهی انقلابی خود را پیش می بردند و هم خود را برای مبارزه هر چه وسیعتر آماده می کردند. شاه هم در کنکورهایش سئوالات باصطلاح ملی و میهنی می کرد. سؤالهائی مربوط به تاریخ تولد و ازدواج خودش و زنش را می پرسید و نام کتابهائی را که به ستایش از خود منتشر کرده بود می خواست. جوانان پرشور ما اتفاقاً در این زمینه هم پاسخهای دلخواه رژیم را روی ورقه امتحانی می نوشتند تا به دانشگاه وارد شوند و بتوانند در ارتباط با سایر دانشجویان مخفیانه آثاری را مطالعه کنند که راه برانداختن رژیم وابسته به امپریالیسم شاه را به آنها می آموخت. من می دانم که اکنون آخوندی بر در دانشگاه نشسته و پیش از آنکه شما به آن راه بیابید، مثلاً از شما می پرسد که کفن چند قطعه است. شما حق دارید با شنیدن این سؤالات از نفرت چهره در هم کشید و با خشم مشت گره نمائید ولی اگر بخواهید بخاطر احتراز از پاسخ به این سؤال از رفتن به دانشگاه صرفنظر کنید، درست همان کاری را کرده اید که رژیم می خواهد. به این مزدور بگوئید کفن از چند قطعه تشکیل میشود، به دانشگاه بروید، با دانشجویان دیگر متحد شوید و خود را برای کفن و دفن این مزدور همراه با رژیم وابسته اش آماده کنید. مخصوصاً بر حذر باشید از اینکه رژیم با برقراری سهمیه های خاص تخم تفرقه و بد گمانی بین شما بیفکند. البته او به این قصد عمل کرده است و مسلماً سعی هم خواهد کرد که عده ای از سر سپردگان و عزیز کرده های خود را از طریق این سهمیه ها به دانشگاه بفرستد. ولی شما بر حذر باشید از این گمان که هر کس با استفاده از این سهمیه ها به دانشگاه آمده لزوماً مزدور سر سپرده رژیم است. جوانان کم و سن سالی که از طریق این سهمیه ها به دانشگاه می آیند ممکن است اکثریت آنان نسبت به رژیم بعلت عقب ماندگی خویش متوهم باشند ولی آنها فرصت زیادی برای فراگیری و درک واقعیت این رژیم دارند. مخصوصاً کار صبورانه و سنجیده شما در جهت تأثیر گذاری بر آنها در شرایطی که شما در تماس منظم با آنها هستید، بسیار در تغییر آنها مؤثر خواهد بود. خلاصه امروز جوانان ما باید با دانشگاه اسلامی خمینی همانطور رفتار کنند که جوانان دیروزیمان با دانشگاههای آریامهری کردند. باید بار دیگر دانشگاه به سنگر آزادی ایران تبدیل شود. چه مسیر شومی طی شد، دانشگاه این سنگر آزادی این معبد انقلابیون و میعادگاه خلق بپاخاسته را به محل برگزاری نماز جمعه کذائی تبدیل کردند، و چه عوام فریبانه ابتدا طالقانی را به امامت جمعه برگزیدند و او چه ساده دل بود که نمی فهمید زمینه تسخیر دانشگاه را برای این لاشخوران فراهم می کند. باید با آگاهی و واقع بینی بار دیگر سنگر دانشگاهها را تسخیر کنیم. نباید حضور آخوندها و چاپلوسهای انجمن اسلامی و درسهای سیاسی ایدئولوژیک و غیره ما را از محیط دانشگاه برماند. در همان زمان شاه هم دانشگاه در محاصره ساواکیها و استادان سر سپرده

و درسهای بی محتوی و پوچ بود، ولی اینها مانع از آن نشد که جوانان ما دانشگاه را به سنگر آزادی تبدیل کنند. من بار دیگر سفارش می کنم باید از سد کنکور اسلامی هم مانند سد کنکور شاهنشاهی گذشت و به دانشگاه رفت. ما دانشگاه را نه برای کسب مدرک، بلکه برای کسب دانش انقلاب و سعی در سازماندهی مبارزه می خواهیم.

حالا می خواهیم از آن طبقه اصلی صحبت کنم که مرکز تمام امیدواریهها و خوش بینی ها نسبت به آینده جنبش و محرک اصلی و پایدار این جنبش چه در این مرحله که ما درگیر مبارزه دموکراتیک ضد امپریالیستی هستیم، چه در مرحله آینده که با ساختمان سوسیالیسم به سوی جامعه بی طبقه کمونیستی حرکت خواهیم کرد؛ می باشد، یعنی از طبقه کارگر صحبت کنم و نظری کوتاه به آنچه بر او در این سه سال، گذشته بیفکنم. ولی پیش از آنکه وارد این بحث بشوم مطلبی را برایتان تعریف کنم. در روز کارگر (۱۱ اردیبهشت همین امسال "۱۳۶۲") در تظاهرات فرمایشی دولتی مزدورانی را دیدم که شعار می دادند: "کارگر می رزمد، اشرف دهقان می لرزد". مسلماً آن سر سپردگانی که این شعار را بدهان این مزدوران گذاشته بودند، بخوبی می دانند که اشرف دهقانی بیش از ۱۱ سال است که این افتخار را دارد که در زیر پرچم سرخ طبقه کارگر ایران و باتوانی که از نیروی تاریخ ساز این طبقه اخذ می کند، در صف چریکهای فدائی خلق با سرمایه و نوکران رنگارنگش می رزمد و اگر رزم کارگر کسی را بهراس می اندازد و پشتی را می لرزاند این همان سرمایه داران و نوکران آنها هستند که حتی از نام کارگر هم می ترسند. پس از آن همه مستضعف، مستضعف کردنهایشان؛ حالا شنیدم در لایحه جدیدی که برای قانون کار تهیه کرده اند بجای کلمه کارگر؛ کلمه کارپذیر را بکاربرده اند. بله وقتی کارگر می رزمد، پشت آن کسانی می لرزد که از ترس کارگران، می خواهند اساساً وجود آنها را نیز انکار کنند و روزی هزار بار می گویند این مارکسیستها هستند که جامعه را به طبقات مختلف کارگر و سرمایه دار و غیره و غیره تقسیم کرده اند و امامشان آب پاکی را روی دست همه می ریزد و میگوید: "اصلاً ما همه کارگریم، خدا هم کارگر است". از رزم کارگران آن کسانی می ترسند که جرأت نمی کنند به کارگران اجازه دهند لااقل در روز کارگر آزادانه به خیابانها بیایند و شعار خودشان را بدهند. من بعنوان یک چریک فدایی خلق، بعنوان یک کمونیست، خودم و سازمانم را در کنار طبقه کارگر و در درون جنبش او می بینم و به کمک جهان بینی این طبقه یعنی مارکسیسم و نیروی دوران ساز آن است که بخودم جرأت می دهم از مسیر مبارزه ای که در حال حاضر و در مرحله کنونی باید تمامی خلق و در پیشاپیش همه طبقه کارگر با بورژوازی وابسته به امپریالیسم انجام دهد، سخن بگویم. رزم چریکهای فدایی رزم کارگر است و مردم ایران می دانند که از رزم چریک فدایی پشت چه کسانی می لرزد. همواره از دهان مقامات رژیم جمهوری اسلامی می شنویم که از مسئولان امنیتی خود می خواهند که افراد با تجربه تری را به حفاظت از شخصیتها بگمارند، (اینها به خودشان می گویند شخصیت) و این عمدتاً به آن دلیل است که هربار این پاسداران رزمنده ای از رزمندگان خلق را در مقابل خود می بینند، از ترس، مأموریت حفاظت از "شخصیت" را فراموش میکنند. نماینده مجلس جمهوری اسلامی که در میان

این محافظان جبون و در مقابل آن رزمندگان از جان گذشته، خود را واقعاً بی حفاظ می بیند، با عبارت محترمانه خواستار آن است که محافظان بی تجربه او را (یعنی ترسوها را) با محافظان باتجربه عوض کنند. وقتی خلق می رزمد؛ وقتی کارگر می رزمد، می بینید چه کسی می لرزد؟! بازرگان این خائنی که از هویزر گرفته تا برژینسکی با او جهت دسیسه چینی و مقدمه سازی همین جنایتها مشورت و همکاری می کردند وقتی می بیند که جمهوری اسلامی کار جنایت را بجائی کشا نده که چیزی نمانده است خشم خلق بنیاد همه مزدوران را برفکند و در آن نامه معروف بدست اندرکاران رژیم می گوید از ماشینهای ضد گلوله بیرون بیایید تا صدای مردم را بشنوید، آیت الله مشکینی به او پاسخ می دهد: آقای بازرگان ما تاکتیک تو را فهمیدیم، تو می خواهی از این ماشینهای ضد گلوله بیرون بیاییم تا ما را بکشند آنوقت خودت دوباره به قدرت برسی، کور خوانده ای. بله می بینید از رزم کارگران و از رزم زحمتکشان پشت چه کسی می لرزد؟ از رزم کارگران این قلب چریک فدائی خلق است که شاد می شود و عزم آنهاست که استوارتر می گردد و تمام امید خلق ما هم در همین رزم نهفته است. همین طبقه کارگر بود که وقتی حتی بدون تشکل سیاسی مستقل پای در میدان مبارزه گذاشت امپریالیسم فهمید دیگر برای شاه در این مملکت آینده ای نیست و آنروز که این طبقه با صف مستقل خویش و پیشاپیش سایر طبقات خلق به جنگ با امپریالیسم و بورژوازی وابسته برخیزد دیگر برای هیچیک از سگهای زنجیری و رژیمهای وابسته به امپریالیسم در ایران جائی نخواهد بود و چریکهای فدائی خلق برای ایجاد همین صف مستقل و برای پیشبرد همین جنگ سلاح بر دوش گرفته اند، سازمان سیاسی - نظامی تشکیل داده اند تا بهتر بتوانند به وظیفه ای که در قبال طبقه کارگر دارند، یعنی سازماندهی صف مستقل وی و برقراری هژمونی او بر مبارزه ضد امپریالیستی به نحوی مؤثر و واقعی، اقدام نمایند.

بهرحال حضور فعال و تعیین کننده طبقه کارگر چه در جنبش اعتصابی و چه در تظاهرات خیابانی و بالاخره در قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن کافی بود تا امپریالیسم و سگهای زنجیریش در میان آن توده ی عظیم بظاهر بی شکل که گاه بدون حتی احساس تفاوت طبقاتی در کنارهم در مقابل رژیم وابسته به امپریالیسم شاه ایستاده بودند، چهره دشمن اصلی خود یعنی طبقه کارگر ایران را بشناسد و در تجدید آرایش هجوم سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی خویش لبه تیز حمله اش را متوجه این طبقه کند. در عین حال طبقه کارگر نیز با همه نواقص خود از لحاظ سطح تکامل تاریخی و تشکل سیاسی، گاه حتی به شکل غریزی پس از ۲۲ بهمن ۵۷ و خیلی زودتر از سایر طبقات و قشرهای خلق، متوجه شد که کار قیام بعلت عدم تشکل وی بعنوان طبقه مستقل به شکست کشیده شده است و بهمین دلیل با سرعت ب فکر تشکل خویش در همه زمینه ها افتاد، و گرچه در اینراه به دلیل عدم تجربه خود طبقه و روشنفکرانش اغلب به دام روشهای فرصت طلبانه پیشنهادی اپورتونیستهای کهنه کار افتاد ولی با وجود این، طبقه گامهای عملی بزرگی برداشت که مسلماً دستاوردهای ثنوریک گرانبهایی برای مبارزات آینده او خواهد داشت. رژیم جمهوری اسلامی با حملات سازمانیافته خود علیه طبقه کارگر، نه تنها آن تشکلهائی را که این طبقه در جریان قیام و ماههای

پس از آن بوجود آورده بود، درهم شکست، بلکه حتی آن حقوقی را نیز که پیش از این در زمان شاه لاقبل روی کاغذ برای طبقه کارگر شناخته شده بود، بکلی از بین برد و یکباردیگر در عمل نشان داد که تحت دیکتاتوری بورژوازی وابسته هیچ حقی برای هیچ طبقه ای از هجوم حکومت مصون نیست و تا وقتی که این دیکتاتوری برقرار است، هر حقی همواره در معرض تعدی قدرت دولتی قرار دارد. طبقه کارگر درعین اینکه برای تحقق خواسته‌های آنی خود مبارزه می کند باید بداند، و بنظر من در حال حاضر با تجربه این پنج سال اخیر کم و بیش بروشنی می داند که تثبیت کمترین حقی برای او در واقع به برانداختن حاکمیت امپریالیسم از کشور ما موکول است. جمهوری اسلامی قانون سود ویژه را به این دلیل که گویا قانونی ظالمانه و شاهنشاهی است لغو کرد. البته در این که سود ویژه یکی از اشکال عقب مانده و وحشیانه استثمار سرمایه داری را منعکس می کند، حرفی نیست ولی آنها که این قانون را لغو می کردند و آن دلایل ظاهرالصلاح را می آوردند و گاهی هم ابلهانی از صف خلق را به تایید خود و میداشتند قصدشان این نبود که یک نهاد ارتجاعی سرمایه داری نامتکامل را از روابط کارگر و سرمایه دار حذف کنند، بلکه خیلی ساده قصدشان این بود که آن بخش از حقوق کارگران را که به این صورت پرداخت می شد، لغو کنند و حق نظارت هر چند جزئی کارگران را بر دخل و خرج کارخانه ها که در شرایط بعد از قیام امکان تحقیق فراهم شده بود از بین ببرند. پس از این زمزمه براه انداختند که قانون کارهم شاهنشاهی است و ابلهانی از صف خلق نیز، حرف آنها را تکرار کردند. بله قانون کار هم شاهنشاهی است؛ آنرا لغو می کنیم. دو سالی در برزخ گذشت. هر جا که در قانون کار شاهنشاهی حقی برای کارگران شناخته شده بود و کارگران مطالبه کردند رژیم جمهوری اسلامی گفت: "این قانون کار شاهنشاهی است، شما به قانون کار شاهنشاهی استناد می کنید، آنکه دیگر معتبر نیست" و هر جا که همین قانون کار حقوق سرمایه داران را تصریح می کرد؛ به استناد اینکه تا تصویب قانون جدید؛ قانون سابق معتبر است، رژیم جمهوری اسلامی آنرا به معرض اجرا می گذاشت و فقط پس از سرکوب خونین و اعدامهای دسته جمعی روشنفکران انقلابی و کارگران مبارز بود که رژیم جمهوری اسلامی زمان را برای تنظیم قانون کار ایده آل خود، مناسب دید. بله سرمایه داران بی جهت و صرفاً به سائقه خون آشامی نیست که به جلادی زحمتکشان و روشنفکران آنان می پردازند. آنان برای منافع مادی خویش چنین می کنند. آنها هزاران نفر را به چوبه های دارمی بندند تا از جمله زمینه برای تنظیم قانون کار جمهوری اسلامی و در نتیجه استثمار وحشیانه از طرف بورژوازی وابسته به امپریالیسم فراهم شود. وقتی بتدریج مفاد نیمه علنی پیش نویس قانون کار به بیرون درز کرد بهتر می شد یکی از مهمترین دلایل جمهوری اسلامی را برای آن اعدامهای وحشیانه فهمید، قانون جدید کار همه چیز را و حتی نام کارگر را از او سلب می کرد. توکلی دلچک در پاسخ به این سؤال که چرا بیمه و بازنشستگی و حداقل دستمزد و حداکثر ساعت کار و حداقل سن کار و غیره و غیره در این لایحه برای کارگران شناخته نشده است جوابهایی از این قبیل داد که اگر کارگری نتوانست کار کند و یا خرجش تکاپوی دخلش را نداد باید در درجه اول خانواده اش و در درجه دوم اقوام نزدیکش مخارج او را تامین کنند و در درجه سوم صدقه و خمس و ذکات به آنها داده می شود. شوخی سرنوشت را می بینید، نوکران و گدایانی که



قرنها از صدقه و خمس و ذکات امرار معاش می کردند، امروز روزی کارگران را به صدقه و خمس و ذکات حواله می کنند. من اکنون که این حرفها را بخاطر می آورم در عین اینکه متأثر می شوم به این هم فکر می کنم که در این وضع تأثرآور عنصری است که در نهایت مایه امیدواری است و آن اینکه کار امپریالیسم در کشور ما به چنان فلاکتی افتاده که مجبور است برای بقای خود و شرایط استثمارش به چنین دلایل حقیر و چنان موجودات کثیفی چون توکلی متوسل شود. بله امروز که بورژوازی با حرفهای ولتر و روسو به میدان می آمد، این دلیل آن بود که آینده از آن اوست و امروز که با حرفهای قرآن خوانهای سر قبرستان به میدان می آید، من به خلق قهرمان خود اطمینان می دهم که مرگ خود را جلوی چشمش می بیند. توکلی مزدور درباره جواز کار کودکان کمتر از ۱۳ سال در پیش نویس قانون کار جدید گفت: "اگر بچه ای درسخوان نبود چکارش بکنند؟" ننگت باد ای مزدور.

حال میخواهم اندکی با هواداران چریکهای فدایی خلق و آن دسته از رفقای که بدلائل شرایط سرکوب، رابطه مستقیم ما با آنها قطع شده است، درباره وظیفه خودمان نسبت به طبقه ای که فلسفه وجودیمان را بوی مدیونیم، صحبت کنم. فرصت طلبان گوناگون در درون جنبش کمونیستی چنان جلوه داده اند که گویا ما چریکهای فدایی خلق به نقش تاریخی طبقه کارگر و اهمیت صف مستقل وی و مقدمات لازم برای نیل به این هدف بی اعتنائیم و گمان می کنیم که روشنفکران از جان گذشته، به کمک سلاحشان، همه چیز را روبراه خواهند کرد و آزادی برای طبقه کارگر به ارمغان خواهند آورد. در این اراجیف اپورتونیستها فقط یک عنصر از حقیقت وجود دارد و آن این است که روشنفکران پیشاهنگ طبقه کارگر، چه منشاء خارج از این طبقه داشته باشند و چه از خود طبقه برخاسته باشند باید بواقع از جان گذشته باشند ولی خارج از این یک عنصر، همه آنچه که آنها می گویند افترائی است برای منزوی کردن چریکهای فدائی خلق از توده ها. چریکهای فدائی خلق در پرتو آگاهی مارکسیستی، اولین درسی که می آموزند این است که آزادی طبقه کارگر فقط به دست خود او میسر است و اگر خود طبقه برنخیزد و عمل نکند و در جریان مبارزه با تشکل سیاسی، خود را به عنوان یک طبقه واقعی هویت نبخشد، رزم روشنفکران جدا از طبقه هر چند قهرمانانه باشد به آزادی که در این مرحله از انقلاب ما آزادی از اسارت امپریالیسم و بورژوازی وابسته معنی می دهد، منجر نمی شود. ما به این ایمان راسخ داریم ولی ما می گوئیم: تشکل طبقاتی پرولتاریا و ایجاد صف مستقل وی در شرایط حاکمیت امپریالیستی مسیر ویژه خود را طی می کند و شکل ویژه خود را می طلبد. در اینجا روشنفکر پرولتاریا در سازمان سیاسی - نظامی متشکل می شود چرا که این تنها شکل سازماندهی است که در شرایط دیکتاتوری بورژوازی وابسته واقعاً امکان بقاء دارد و تنها این سازماندهی است که می تواند به نیازهای ناشی از اشکال گوناگون مبارزه و در مرکز آنها مبارزه مسلحانه - که در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته تنها ضامن تداوم و سراسری شدن مبارزات است - پاسخ گوید. تبلیغات اپورتونیستی پیرامون نظرات ما، گاه حتی صادق ترین هواداران ما را نیز به اشتباه انداخته است. آنها اینرا که ما می گوئیم شکل اصلی مبارزه،

مبارزه مسلحانه است، گاه به این معنی می فهمند که گویا ما اعتقاد داریم تنها شکل مبارزه، مبارزه مسلحانه است و به همین دلیل به اشکال دیگر مبارزه بی اعتنا هستند، در حالی که اگر قرار باشد مبارزه مسلحانه بعنوان امری جدی پیگیری شود، ما باید در تمام اشکال مبارزه شرکت کنیم و در حد امکان، نیروی انقلابی طبقه کارگر را در جهت مبارزه مسلحانه که بدون تردید تنها راه رسیدن به آزادی است بسیج کنیم. درک این امر از لحاظ نظری و بکار بستن آن در عمل مخصوصاً در شرایط کنونی برای ما اهمیت دارد. ما دیدیم که سمپاشی های اپورتونیستی برعلیه تئوری مبارزه مسلحانه در شرایط شبه آزادی پس از قیام، ضربات واقعاً تعیین کننده ای بر روند رشد ما وارد کرد و اپورتونیستها توانستند بسیاری از مواضع را در نزد کارگران اشغال کنند و اغلب ما را منزوی سازند.

بهرحال اکنون که بار دیگر اختناق به همه جا حاکم شده طبیعی است این سازمانهای سیاسی کار از صحنه مبارزه خارج شوند و شاید ما چنین فکر کنیم که اگر وضع بدین منوال بگذرد، در آینده آنها نیروئی نخواهند بود که بتوانند سمپاشی های مؤثر در سر راه انقلاب بکنند. زیرا اینها عملاً از مبارزه دست کشیده اند و طبیعی است که از صحنه مبارزه حذف شوند. ولی برای اینکه واقعاً چنین شود و آنها دیگر قادر به سمپاشی مؤثر در سر راه انقلاب نباشند، علاوه بر انفعال آنها و حذفشان از صحنه مبارزه یک شرط دیگر هم لازم است و آن فعالیت و حضور ما در همان صحنه است. رفتن آنها مسلم است ولی آیا ما جای خالی را که باقی میماند، بنحوی و بهرحال به شیوه خودمان پر می کنیم؟ یا این جای خالی همچنان خالی باقی می ماند تا باز شرایطی پیش آید که این رفته ها بیایند و باز جای سابق خود را اشغال کنند؟ و آنوقت دیگر نمیتوان گفت که دیگر قادر به سمپاشی مؤثر در سر راه انقلاب نیستند. اندکی روشنتر بگوییم. این نیروها بهرحال با عناصری از روشنفکران، کارگران و در بعضی موارد با دهقانان تماس داشتند و در حد خواستههای روزمره آنها در زندگیشان مداخله کرده اند. امروز بدلیل آنکه به شیوه اصلی مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه و سازماندهی سیاسی - نظامی متوسل نمی شوند اساساً امکان بقاء را در جنبش از خود سلب می کنند. ولی اگر سازمان سیاسی - نظامی ای که شیوه اصلی مبارزه خود را مبارزه مسلحانه می داند، به این وظایف روزمره و این زندگی عادی توده ها بی اعتنا باشد و با درکی کوتاه نظرانه از مبارزه مسلحانه این وظایف را اساساً در شأن خود نداند و یا به آنها اهمیت ندهد و یا با یک پیشداوری ساده و یک الگوبرداری بی محتوی از وضعیت سال ۴۹ و آنچه در آنزمان و قبل از آغاز مبارزه مسلحانه گفته شده؛ اینکارها را برای خود غیر ممکن بداند و یا عجز خود را از سازماندهی مبارزه - به شیوه ای که مبارزه مسلحانه درعین رابطه پیشاهنگ با زندگی روزمره توده ها جریان یابد - را با این استدلال ساده که تماس توده ای و دخالت در زندگی روزمره توده ها، امنیت هسته های مسلح را به خطر میاندازد، بکناری بگذارد، آنوقت تعجبی نخواهد داشت که توده ها علیرغم همه فداکاریهایی که پیشاهنگ مسلح انجام می دهد، باز چشم براه کسانی باشند که زمانی برای مسائل روزمره آنها دلسوزی می کرده اند. پس ضامن این سخن که سازمانهای سیاسی کار در شرایط کنونی از بین رفتنی هستند و در اصول کاملاً درست است، مبارزه همه جانبه ای است که با تکیه

به مبارزه مسلحانه بعنوان شکل اصلی از طرف سازمان سیاسی - نظامی صورت می گیرد. ما باید هنر آنرا داشته باشیم که در حاشیه چارچوبه اصلی یک سازمان سیاسی - نظامی آنچنان تشکلهائی بوجود آوریم که امکان تأثیرگذاری ما را در تمام اشکال مبارزه توده ها و حتی عادات و فرهنگ آنها فراهم نماید. ما باید همانطور که پیش از این هم گفته ایم، چنان قدرت سازماندهی داشته باشیم و در عین پایداری بر اصول از چنان انعطافی برخوردار باشیم که بتوانیم در همه صحنه های زندگی توده ها حاضر باشیم و بتوانیم تمام نیروها را در جهت مبارزه ضد امپریالیستی بسیج کنیم. اگر ما هر کس را فقط با معیار اینکه در شرایط تماس ما میتواند اسلحه بردارد و مانند یک چریک فدائی تمام و کمال به سازمان سیاسی - نظامی بپیوندد، ارزیابی کنیم و هرگونه استفاده از عناصری را که از این حد کمترند خلاف مشی خود بدانیم، عناصر بسیاری را عاطل و باطل رها کرده ایم که بهرحال می شد در اشکال دیگر مبارزاتی از آنها استفاده کرد و در جریان همین مبارزات حتی از آنها چریک فدائی واقعی ساخت. درعین حال این عناصری که از طرف ما مورد بی اعتنائی قرار میگیرند، در شرایط دیگری و با آمادگی کامل پایگاه وسیعی را برای اپورتونیستها تشکیل خواهند داد، اپورتونیستهائی که احياناً بهرگونه مجامله و چاپلوسی از این عناصر برای رونق کسب و کار خود تن می دهند.

خلاصه اگر ما یاد بگیریم که خلاء ها را پر کنیم، اگر ما همه چیز را آنچنان که هست بپذیریم و از واقعیت حرکت کنیم نه آنکه از تصورات خودمان در مورد مردمی خیالی و ایده آل، اگر ما به این شعار خود پایبند بمانیم که "باید در تمام اشکال مبارزات توده ای شرکت کرد و آنها را ارتقاء داد" و علاوه بر پایبندی به این اصل، اشکال سازمانی آنها را برای انجام آن بوجود آوریم، اگر تصور کنیم که حتی یک هوادار ساده ما در یک مدرسه، در یک کارخانه و یا در یک روستا میتواند در شرایط معینی اهمیت بزرگی برای سازمان ما داشته باشد، اگر چه آن هوادار نه از لحاظ مادی و نه از لحاظ صفات لازم برای شرکت در مبارزه سیاسی - نظامی مخفی آمادگی نداشته باشد، اگر ما برای کوچکترین مسائل روزمره توده ها اهمیتی را که این مسائل برای خود آنها دارند درک کنیم، اگر ما مثلاً به مبارزه کارگران یک کارخانه برای اضافه کردن ماست به غذای ظهرشان آن بهائی را بدهیم که این مبارزه واقعاً برای آن کارگر دارد و سعی کنیم در انجام این مبارزه با شیوه ای که مناسب این مبارزه است (نه با شیوه های من درآوردی و مثلاً انفجار بمب در آشپزخانه کارخانه چنانکه بعضی از ساده لوحان از مبارزه مسلحانه می فهمند) به آنها کمک نمائیم و با فعالترین عناصر آنها در این جریان رابطه برقرار کنیم، نه آنکه با تبختر روشنفکرانه اینگونه خواستها را تحقیر نمائیم و خود را از آنها برکنار بگیریم. خلاصه اگر ما همه جانبه مبارزه کنیم، آنوقت می توانیم مطمئن باشیم که این رفته ها از میدان مبارزه دیگر بر نخواهند گشت و یا در صورت بازگشت قادر به سمپاشی مؤثر در سر راه انقلاب نخواهند بود.

بدخواهان ثنوری مبارزه مسلحانه کار را به آنجا کشانده اند که مدعی میشوند ما اساساً به سوسیالیسم و طبقه کارگر معتقد نیستیم و استدلال می کنند که وقتی ما مرحله کنونی را مرحله مبارزه ضد امپریالیستی می دانیم، گویا تضاد کار و سرمایه را نادیده گرفته ایم. اینها فراموش می کنند که اساساً سرمایه در عصر ما بصورت امپریالیسم متجلی می شود. اگر اینها خلع ید از بورژوازی را به انقلاب سوسیالیستی خود حواله می کنند، ما می گوئیم این وظیفه را پرولتاریا همراه با دهقانان و خرده بورژوازی باید و میتواند در همین مرحله انقلاب دمکراتیک انجام دهد و اساساً شرط پیروزی مرحله دمکراتیک مبارزه همین است و بهمین دلیل هم هست که می گوئیم این مبارزه بدون رهبری طبقه کارگر به نتیجه نمی رسد. در خلع ید از بورژوازی وابسته به امپریالیسم که همانی است که این مدعیان آنرا معمولاً بورژوازی ایران می نامند، علاوه بر پرولتاریا سایر طبقات و قشرهای خلق ذینفع اند و از این جهت متحد طبیعی پرولتاریا به حساب می آیند و همین اتحاد مضمون سیاسی این مرحله و دولتی را که پس از پیروزی انقلاب در این مرحله بوجود می آید، تشکیل میدهد. مضمون اقتصادی مبارزه در این مرحله را اساساً خلع ید از سرمایه داری وابسته که درعین حال طبقه استثمارگر مسلط بر تولید و پایگاه استثمار تمام خلق و منابع طبیعی کشور از طرف امپریالیسم هست، تشکیل میدهد و مضمون سیاسی آن اتحاد تمام طبقات و قشرهای خلق و عمدتاً دهقانان و کارگران تحت هژمونی پرولتاریاست و بهمین جهت است که ما مرحله انقلاب را دمکراتیک مینامیم. عنصر سوسیالیستی این انقلاب یعنی خلع ید از سرمایه داران توسط دولتی که پرولتاریا در آن هژمونی دارد، امری تعیین کننده را تشکیل می دهد و پرولتاریا که در قدرت هژمونی دارد بلافاصله مرحله انقلاب سوسیالیستی را آغاز می کند. در یک کلام مهمترین مسئله استراتژیک انقلاب برای کمونیستها در کشور ما مسئله تعیین متحدین پرولتاریا در این مرحله و برقراری هژمونی پرولتاریا بر این متحدین می باشد. هرچه تلاش جدی برای پیشبرد انقلاب در ایران میبایست متوجه حل این دو مسئله باشد، مخصوصاً مسئله دوم از آن لحاظ که از یکسو متضمن تشکیل سازمان سیاسی ویژه پرولتاریا و از اینطریق تشکیل صف مستقل وی و از سوی دیگر ایجاد سازمان و خط مشی کلی مبارزه بر اساس منافع مرحله ای پرولتاریا است، از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد. ولی روشنفکران ناشکیبائی که از حل این مسائل و مشکلات عظیمی که در راه انجام آن هست، عاجزند با دیدن ناکامیابی نسبی تلاشها، نومید شده اند و این نومیدی خود را از حل مشکل اساسی استراتژی انقلاب در مرحله کنونی را در لفافه چپ و ماوراء انقلابی پیچیده اند و می گویند اساساً پرولتاریا خودش به تنهایی انقلاب خواهد کرد و انقلاب سوسیالیستی هم خواهد کرد و مثلاً هرکس از انقلاب سوسیالیستی چیزی کمتر بخواهد پوپولیست است. شما رفقای هوادار باید بدانید که اینها گنده گوئیهای بیش نیست. احساس حقارت به جهت عجز در حل مسائل جنبش و نومیدی و سرخوردگی از انقلاب، بطورعکس العملی اینها را به چنین سوسیالیستهای "دو آتشه" تبدیل کرده است و گرنه آنها از ما ضد سرمایه تر نیستند و اساساً اکثر آنها در این مرحله ضد سرمایه نیستند. ما در انقلاب دمکراتیک از بورژوازی بطور کلی سلب مالکیت می کنیم. در حالیکه مثلاً کومه له باصطلاح سوسیالیست، تازه در "دمکراسی انقلابی کارگران و دهقانان" تصمیم دارد از

بورژوازی بخواهد ساعات کار را کم کند، در محل کارخانه دوش آب گرم نصب کند، وسیله رفت و آمد از کارخانه به خانه و از خانه به کارخانه را فراهم کند و غیره و غیره. ما می گوئیم این رفرمیسم است و رفرم هم در شرایط سلطه امپریالیسم غیر ممکن است. سالهاست که مسئله روشنفکران پرولتاریا برقرار کردن ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر جهت ایجاد سازمان سیاسی و در نهایت حزب طبقه است و بحق حل این مسئله گامی بزرگ در جهت نزدیکی به پیروزی در انقلاب است. ولی روشنفکری که از مشکلات عملی ای که در سر راه اینکار وجود دارد؛ ترسیده است، و در خود احساس حقارت شدید می کند، ناگهان می گوید اساساً برای تشکیل حزب طبقه کارگر جز به برنامه و چند روشنفکری که این برنامه را قبول داشته باشند به چیز دیگری احتیاج نیست. باید اول حزب را ساخت و بعد چون حزب، حزب است و برنامه دارد، دیگر بدون تردید با طبقه کارگر در ارتباط قرار خواهد گرفت و وقتی می پرسی به چه نحو؟ می گویند در برنامه لنین هم بیش از این چیزی نیامده است. ولی آنها نمی دانند که لنین قبل از اینکه حزبش را تشکیل دهد، آن رابطه را برقرار کرده بود و بهمین دلیل است که در برنامه لنین در اینمورد چیز چندانی نیامده است. در اینجا باز من به موضوع قبلی بر میگردم و باز به هواداران خودمان تاکید می کنم که مبدا با تفسیری تنگ نظرانه از تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی - هم تاکتیک، از وظایف سیاسی وسیعی که در چارچوب این مبارزه و حول محور آن در حال حاضر بر عهده آنهاست غافل بمانند. من مخصوصاً در مورد وظایف ترویجی و تبلیغی و در صورت لزوم سازمانی در قبال دو مسئله مهم در حال حاضر تاکید می کنم. مسئله اول به ویژه در رابطه با طبقه کارگر مطرح است و مسئله دوم برای همه خلق و پیش از همه برای کارگران و دهقانان. مسئله اول همین موضوع تصویب قانون کار جدید از طرف رژیم جمهوری اسلامی است. در رابطه با این قانون طبقه کارگر ما پس از سی خرداد بیش از همه طبقات دیگر با توسل به اشکال گوناگون مبارزه در عکس العمل نسبت به سرکوب وحشیانه و استثمار لجام گسیخته امپریالیستی تحرک داشته، با آگاهی بسیار عکس العمل نشان داده است. سردمداران جمهوری اسلامی نیز عمدتاً برای به انحراف کشیدن مخالفت فعال و تقریباً یکپارچه کارگران ایران در قبال این قانون باز به همان شگرد مضحک "دو جناح بازی" دست زده اند. عده ای از مزدوران رژیم به تنظیم لایحه قانون کار کذائی مشغولند و عده ای دیگر با ابراز مخالفت‌های سطحی و گاه بغایت ارتجاعی سعی می کنند خود را در صف کارگران جا کنند و مخالفت کارگران را با این قانون در کنترل بگیرند، تا وقتی که این کنترل با سرکوب شدید و خشونت آمیز حرکت‌های کارگران درهم آمیخت در آینده نزدیک باصطلاح با حل تضاد این دو دسته از مزدوران رژیم آن قانون کار جا بیفتد و کارگران دست بسته تسلیم شوند. هواداران ما باید بدانند که بحثها و مبارزاتی که امروز بر سر این مسئله، کارگران ایران با آن درگیرند همه از ماهیتی طبقاتی و در نتیجه سیاسی برخوردارند. ریزترین نکته مربوط به این قانون از آنجائیکه با سرنوشت تمام طبقه مرتبط است مسئله ای سیاسی است. امروز وضع با گذشته بسیار فرق کرده است و گرچه اختناق و سرکوب به مراتب بیش از گذشته اعمال می شود، وضعیت روحی توده ها و در رأس آنها کارگران که همین چهار سال پیش امپریالیسم را وا داشتند تا شاه را مثل "موش مرده ای" از ایران بیرون بیاورد و به این ترتیب بر

قدرت عظیم خود واقف شده اند؛ چنان است که آنها نسبت به کوچکترین تحول سیاسی حساسند و ما باید کار و فعالیتیمان را با این حساسیت هماهنگ کنیم و مبارزه مسلحانه را در رابطه با این وظایف سیاسی مخصوصاً نسبت به طبقه کارگر، سازماندهی کنیم. مبادا هواداران چریکهای فدائی خلق خود را به کناری بکشند و کارگران را در دست مزدوران انجمنهای اسلامی و یا حداکثر اپورتونیستهای کاسه لیس بورژوازی رها نمایند و آنوقت گناه این قصور خود را به بپای تئوری مبارزه مسلحانه هم استراژی - هم تاکتیک بنویسند. وقتی ما می گوئیم بدون مبارزه مسلحانه سایر اشکال مبارزه نمی توانند آنچنان جریانی را بنیان نهند که در نهایت امر حاکمیت امپریالیستی و سلطه بورژوازی وابسته به آن را سرنگون سازد و قدرت خلق تحت هژمونی طبقه کارگر را مستقر کند، معنی آن این نیست که صرف مبارزه مسلحانه به تنهایی بتواند همه اینکارها را انجام دهد. وقتی چریک فدائی خلق لزوم مبارزه مسلحانه را درک کرد و سازماندهی آنرا آغاز نمود، آنگاه چشم انداز وسیع مبارزات صرفاً سیاسی و یا حتی صرفاً اقتصادی در مقابلش قرار دارد که باید بتواند آنها را نیز پیش ببرد، ارتقاء بخشد، تا از اینطریق صف کارگران و بطور کلی صف خلق را متشکل کند و رهبری کمونیستی را بر آن تامین نماید. سازمانی که به مبارزه مسلحانه دست نمی زند و به اشکال مسالمت آمیز مبارزه مشغول است هرگز نمی تواند در شرایط دیکتاتوری بورژوازی وابسته به امپریالیسم خود را از خرده کاری برهاند. اذعان به این مطلب از طرف چریکهای فدائی خلق به معنی آن نیست که اینگونه مبارزات بطور کلی خرده کاری و در نتیجه بی حاصلند. خیر، این مبارزات در نزد آن اپورتونیستها به خرده کاری تبدیل می شوند ولی همین مبارزات برای معتقدین به تئوری مبارزه مسلحانه زمینه رشد و تشکل و راه تنفس و بالندگی را فراهم می سازد. پس من دیگر سفارش نکنم، توده ها را تنها نگذارید. مبارزات آنها را هر چند کوچک تحقیر نکنید. در تمام اشکال مبارزات آنها شرکت کنید و سعی کنید حتی الامکان آنها را ارتقاء دهید.

مسئله دیگر در ارتباط با جنگ است. دیگر امروز ماهیت امپریالیستی جنگ بر همه آشکار شده است و حتی عقب مانده ترین توده ها که از این جنگ لاقول باز شدن راه کربلا را انتظار داشتند، از آن نومید شده اند. همه اینرا فهمیده اند - چه خلقهای ایران و چه خلقهای عراق - که این جنگ برای آنها هیچ سودی ندارد و سود این جنگ به جیب امپریالیستها و همپالگیهای رویزیونیستشان می رود که از یکسو نیروی عظیم جوانان ایران و عراق را که در شرایط چنین بحرانی، می بایست در جهت برانداختن سلطه امپریالیسم بکار می رفت را به مسلخ می فرستد و از سوی دیگر چه از طریق فروش سلاح و چه از طریق باصطلاح بازسازی مناطق و منابع ویران شده از جنگ، بیش از پیش به غارت این خلقها می پردازند و بالاخره این جنگ برای امپریالیستها بهانه ای ایجاد کرد تا تمام منطقه خاور میانه را به یک دژ نظامی تبدیل کنند. امروز حتی آن مردم ساده ای که فوائد جنگ را با این وسعتش برای امپریالیستها درک نمی کنند، زبان و مرگبار بودن آنرا برای خودشان بعیان می بینند. آنها از جنگ که هر روز فرزندانشان را می بلعد و خانه هایشان را خراب می کند، بیزارند

و هواداران ما باید در زمینه افشاء جنگ و مظالم آن نه بطور کلی که امروز بر همه روشن است، بلکه بطور مشخص و روزمره اقدام کنند و سعی نمایند مسئله جنگ را با تمام جلوه هایش بشناسند و بشناسانند و مخصوصاً دستهای کثیف امپریالیسم را که ظاهراً در دستکش سیاه اسلامی فرو رفته به مردم نشان دهند، جنگ فرصت خوبی است که از طریق آن به مردم نشان دهیم که چگونه خمینی و بگین و ریگان هر سه نقش های گوناگون نمایشی را بازی می کنند که گرداننده اساسی آن منافع امپریالیستی است. کافیت ما مسیر سلاحهایی را که بدست جمهوری اسلامی میرسد، خوب برای مردمان ترسیم کنیم تا ببینند که چگونه صهیونیستها و باصطلاح ضد صهیونیستها، آمریکائیا و باصطلاح ضد آمریکائیا و خلاصه امپریالیستها و باصطلاح ضد امپریالیستها همه دست در دست یکدیگر گذاشته اند تا جنگی صورت بگیرد که حاصلش برای خلق ما همین باشد که آنها خود بسادگی شاهد آند: ویرانی، فلاکت اقتصادی و از همه بدتر قربانی شدن جوانان کشور. شعار "مرگ بر جنگ امپریالیستی" را بطور مشخص بمیان توده ها ببرید و جنگ عادلانه آنها را در مقابل این جنگ غیر عادلانه سازماندهی کنید.

بله من از هواداران بسیار بسیار عزیز خودمان می خواهم که مبارزه مسلحانه را در این مرحله با دیدی بسیار بسیار وسیع نگاه کنند، در مبارزه مسلحانه ای که ما در این مرحله پیش می بریم، همه خلق حاضرند و ما باید با تشخیص وظایف خود، حتی آنجا که به مبارزه صرفاً نظامی ما مربوط میشود، با وسعت نظر بنگریم. ما چریکهای فدائی خلق باید در ارتباط کامل و متشکل با سازمان خود که مسلماً صرفاً از کمونیستها تشکیل می شود، آنچنان سازماندهی نظامی بوجود آوریم که افراد غیر کمونیست هم بتوانند در کنار ما و در صف ما به مبارزه مسلحانه دست بزنند، من از هواداران سازمانمان میخواهم که مبدا مبارزه مسلحانه را با چنان دید تنگ نظرانه ای بفهمند که هرگاه به افراد غیر کمونیست برخوردند که برنامه ما را در این مرحله میپذیرند و حاضرند در کنار ما بجنگند، از جذب و تشکل آنها به این دلیل که کمونیست نیستند، سر باز بزنند و از مبارزین غیر کمونیست هم میخواهم که با اعتماد به سازمان ما روی آورند و مطمئن باشند که ما با آغوش گشاده آنها را خواهیم پذیرفت. ما آنچنان سازماندهی مسلحی را بوجود خواهیم آورد که نطفه های ارتش خلق را در خود داشته باشد. برای آنکه سازمان مسلح توده ای در رابطه با چریکهای فدائی خلق که صرفاً سازمان کمونیستی است بوجود آید نباید منتظر پیدایش مناطق آزاد شده و یا حتی گسترش جنگ چریکی در روستاها باشیم. ما باید هم اکنون و در شهرها که مبارزه مسلحانه در آنها جز از طریق هسته های چریک شهری امکان پذیر نیست، به اینکار پردازیم. کوشش ما این است که خود را برای جذب عناصر غیر کمونیستی که در این مرحله از مبارزه برنامه ما را می پذیرند و حاضرند در کنار ما و به شیوه ما با امپریالیسم و سگهای زنجیریش مبارزه کنند، آماده کنیم و پیشاپیش از هواداران خود می خواهیم که با گشاده نظری و روحیه انقلابی با این عناصر برخورد کنند و ارتباط خود را با آنها تحکیم بخشند.

من صادقانه با مردم ایران صحبت می‌کنم و مطمئنم که این مردم دیگر امروز در صداقت چریک فدائی شک نمی‌کنند. حتی اگر پاره‌ای از آنها راه او را نپذیرند و حرف او را قبول نداشته باشند. من از شما مردم صمیمانه می‌خواهم که نگذارید دشمن، عقاید مذهبی یا مسلکی ما را دستاویز تفرقه ما از یکدیگر قرار دهد. امروز در ایران دارند گان مذاهب گوناگون و مسلکهای مختلف همه تحت فشار و استثمار یک نیرو قرار دارند و آن نیرو امپریالیسم است و در مقابل او همه ما منافع مشترک داریم و همین زمینه مادی اتحاد ماست. بیائید بر اساس این زمینه با هم متحد شویم. آنگاه می‌توانیم اختلافات عقیدتی و مرامی خود را در چارچوب این اتحاد طرح کنیم. امروز چریک فدائی مشعل مارکسیسم را در دست گرفته تا راه تمام خلق را روشن کند.

در مورد دهقانان و آنچه در این مدت بر آنها گذشت، خونخواری و جسارت رژیم در حفظ سلطه مالکین و بانکها بر اقتصاد روستائی را به بهترین شکل از آنچه این رژیم در ترکمن صحرا کرد، میتوان فهمید. بیاد دارید که در همان عید سال ۵۸ چه هجوم وحشیانه‌ای به خلق ترکمن صورت گرفت و در مقابل مقاومت دلیرانه این خلق چه عقب‌نشینی مزورانه‌ای انجام گرفت و سرانجام در حمله ۱۹ بهمن همان سال هجوم قطعی و سازمانیافته به ترکمن صحرا آغاز شد تا "اسلام" را که در اینجا چیزی جز زمینهای ترکمن صحرا معنی نداشت، از دست کفار، که باز در اینجا معنای جز خلق زحمتکش ترکمن نداشت، باصطلاح نجات دهد. این رژیم از نخستین روز بر سر کار آمدنش همواره در مورد زمین یک قول نسبی داده و یک عمل نقد کرده، قول نسبی‌اش این بوده که صبر کنید؛ هر جا مالکین آنقدر زمین داشتند که قادر نبودند آنها را زیر کشت ببرند، دولت اقدام خواهد کرد و زمینها را بین کسانی که صلاحیت داشته باشند تقسیم خواهد نمود. حتی در این قول نسبی هم حرف مشخصی نزنده بودند. نه معلوم بود بالاخره کدام زمین و از کدام مالکین مصادره میشود و نه معلوم بود بین چه کسانی تقسیم خواهد شد. ولی همین حرف مبهم کافی بود تا بسیاری از کاسه لیسان به مدیحه‌سرایی از این رژیم بپردازند که گویا قصد اصلاحات اراضی دارد. بعد از مدتی امامشان گفت که فعلاً حتی این حرف را نزنید تا ببینیم "اسلام" در این مورد چه حکم می‌کند و حالا پس از یکی دو سال که این امر معلق مانده بود معلوم شد که "اسلامشان" اجازه تقسیم اراضی را به هیچ عنوان نمی‌دهد. بلکه بر خلاف سالهای چهل که منافع امپریالیستی ایجاب میکرد که در ایران اصلاحات ارضی صورت گیرد، امروز همین منافع اقتضاء دارد که روابط ارضی در سطح روستاها دست نخورده باقی بماند و از همین جهت است که "اسلام" اینها اینقدر سختگیر شده است ولی بهر حال برای روز مبادا اینها "دو جناح" معروفشان را دارند که اگر لازم شد و مصالح حفظ روابط استثماری و سلطه امپریالیستی ایجاب کرد، نشان دهند که "اسلام" هم با اینکار مخالفتی نداشته. ولی عمل نقدی که از همان روز نخستین از آنها سرزده بر حذر داشتن دهقانان از مصادره زمینهای ملاکین و احیاناً اداره تولید آنها بوده است. جزو اولین لوایح قانونی که از طرف دولت موقت گذشت سپردن کار تصرف عدوانی اراضی بدست پاسداران و دادگاههای انقلاب اسلامی بود. هر جا که دهقانان زمینی را مصادره کرده بودند، پس گرفته شد و هر مقاومتی درهم شکسته



شد. از سوی دیگر دولت سلطه شوم خود را بر روستاها افزایش داد و با برقرار کردن مقررات ویژه بر خرید و فروش محصولات کشاورزی و ابزار تولید کشاورزی، زمینه ایجاد بازارهای سیاه و استثمار شدید روستائیان از طرف دولت و سرمایه داران وابسته را فراهم نمود.

در مورد مسئله زمین و کشاورزی تجربه مردم ما مخصوصاً پس از اصلاحات ارضی سالهای چهل بسیار غنی و گویاست. این اصلاحات ارضی نشان داد که در صورت حفظ سلطه بورژوازی وابسته به امپریالیسم بر اقتصاد کشور، تقسیم زمین و اصلاحات ارضی بیش از پیش به ویرانی اقتصاد روستائی و خانه خرابی روستائیان و کوچ آنها بطرف شهرها منجر می شود. قطعه زمینی که در شرایط حاکمیت امپریالیسم بر اقتصاد کشور، به روستائی داده می شود از همان آغاز به عامل اسارت و فلاکت او تبدیل میگردد. بهمین جهت است که از هم اکنون میتوان گفت که حتی اگر مصالح استثمار امپریالیستی اجازه دهد تا این مزدوران در کتب فقه هایشان بدنبال جواز نوعی تقسیم اراضی بگردند و حتی آنرا عملی نیز بکنند، باز اینکار بهیچوجه به معنای آن نیست که دهقانان ما به نان و نوائی برسند. خیر این فقط نوعی تجدید سازمان اقتصاد کشور جهت بهره کشی بهتر و مؤثرتر همان زالوهائی است که تاکنون هم به مکیدن خون دهقانان مشغول بودند. اصلاحات ارضی و بطور کلی حل مسئله ارضی به نفع دهقانان و زحمتکشان روستا فقط در شرایطی میسر است که قدرت کارگران و دهقانان سلطه سیاسی و اقتصادی بورژوازی وابسته به امپریالیسم را در کشور ما برانداخته باشد؛ در شرایطی که صنایع بزرگ و تجارت خارجی تماماً و مستقیماً در اداره آن قدرت دولتی ای قرار گیرد که عناصر اصلی آنرا کارگران و دهقانان تشکیل می دهند. مادام که حاکمیت امپریالیستی بر کشور ما حاکم است، هرگونه دخالت دولت در این امور یعنی سلطه بیشتر و مستقیم تر امپریالیسم و یعنی استثمار شدیدتر خلق. ما مخصوصاً در چهار سال گذشته در این زمینه تجربه زیادی کسب کردیم. هر کارخانه ای که به مالکیت دولت درآمد، استثمار و سرکوب کارگران در آن تشدید یافت و آن ابلهانی از صف خلق که در آغاز فریاد میزدند و با تحلیل ابلهانه خود از ماهیت دولت از او می خواستند که این صنایع را باصطلاح "ملی" کند یعنی به تصرف دولت درآورد، در عمل دیدند که چگونه بدست خود بندهای پای کارگرانی را که ظاهراً سنگ آزادیشان را بسینه میزدند محکمتر کردند. شعارهائی نظیر تقسیم اراضی، اصلاحات ارضی، و زمین مال کسانی است که روی آن کار می کنند و غیره نمیتواند از شعار برای برانداختن سلطه بورژوازی وابسته به امپریالیسم چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه اقتصادی جدا باشد. اصلاحات ارضی در شرایط حاکمیت کارگران و دهقانان میتواند شالوده مستحکمی برای اقتصاد ملی بریزد. ولی همین اصلاحات ارضی در شرایط حاکمیت امپریالیسم بر کشور، اقتصاد کشور را بیش از پیش درهم شکسته و به امپریالیسم وابسته می کند. اگر دهقانان ترکمن صحرا ناگزیر شدند از همان روز اول و برای حفظ زمینهای مصادره شده از مالکین و برای اداره آنها دست به سلاح ببرند، این بدان معناست که حل انقلابی مسئله زمین به نفع دهقانان از اعمال قهر انقلابی علیه مزدوران سرمایه

امپریالیستی و قدرت دولت آنها و بالاخره از اعمال قدرت خلق هر چند بطور محلی و منطقه ای جدا نیست.

پیش از برانداختن کامل حاکمیت امپریالیستی از کشور فقط در مناطقی میتوان مسئله ارضی را چه از طریق تقسیم زمین، چه از طریق تشکیل تعاونیهای کشاورزی به نفع دهقانان حل کرد که قبلاً از سلطه نیروی نظامی دشمن آزاد شده باشد و نیروهای مسلح خلق از آنها در مقابل هجومهای دشمن دفاع کنند. ولی اذعان به این مطلب بدان معنا نیست که در مرحله کنونی دهقانان را رها می کنیم و مبارزات آنها را در مقابل رژیم کنونی و خواستهائی را که در چارچوبه موجودیت این رژیم مطرح می کنند نادیده می گیریم؛ برعکس شرط پیوند با دهقانان و بردن این نظرات به میان آنها و باصطلاح توده ای کردن این شعارهای انقلابی، همین شرکت در زندگی روزمره کنونی آنها و همگامی با مبارزات آنها و سعی در تشکل و ارتقاء حتی الامکان آنهاست. توده ها با طرح خواستههای محدود و مبارزه بخاطر آنها درسهای گرانبهایی می گیرند که اگر این درسهای حاصل از تجربه، فی المجلس از طرف انقلاب بیونی که در کنار آنها حاضرند، برایشان جمعبندی شود، زمینه بسط و گسترش آگاهی و در نتیجه توان مبارزاتی آنها را فراهم می نماید. پس در مورد دهقانان هم اکتفا به شعارهای کلی درست نیست، بخصوص از این جهت که به علت تنوع شرایط، مسائل دهقانان و بطور کلی روستاهای ایران در نقاط مختلف کشور از یکدیگر بسیار متفاوتند. باید بطور مشخص در روستاها حاضر بود و بنابه شرایط ارتباط با توده ها، شرکت در مبارزات آنها، سازماندهی و ارتقاء آن مبارزات را بعهدہ گرفت. مخصوصاً باید در نظر داشت که روستاهای ایران عرصه اصلی نبرد قطعی با امپریالیسم خواهد بود و از هم اکنون هسته های کوچک مسلح و دسته های پارتیزانی می توانند با توجه به شرایط مشخص و با در نظر گرفتن روحیه و سطح مبارزاتی دهقانان، وظایف عملی معینی را در زندگی روستاها بعهدہ بگیرند.

اگر بخواهم در اینجا به تفصیل از موقعیت و شرایط همه طبقات و قشرها در قبال رژیم جمهوری اسلامی سخن بگویم، حجم این مطلب آنقدر زیاده میشود که پخش و انتشار آنرا در این شرایط اختناق دچار محذور می کند. بهمین دلیل کوشش من در اینجا آنست که مختصراً در هر مورد اشاره ای بکنم و مثلاً از وضعیت کارمندان دولت و معلمین صحبت کنم که چگونه رژیم جدید به بهانه تصفیه ادارات و مدارس ازعمال و سرسپردگان رژیم سابق، تیغ تصفیه و اخراج را بر بالای سر آنها گرفت و آنگاه در بیشترین موارد بدست همان سرسپردگان رژیم سابق به تصفیه کسانی پرداخت که برای سرنگونی رژیم سابق مبارزه کرده بودند و مخصوصاً اعتصابات ماههای آخر دوران شاه را سازمان داده بودند. من با این دسته مخصوصاً می خواهم دو مطلب را در میان بگذارم، یکی آن که دستگاه بوروکراتیکی که هر یک از آنها یکی از مهره های آنرا تشکیل می دهند پس از ارتش مهمترین عامل بقای سلطه سیاسی و اقتصادی امپریالیسم و رژیمهای وابسته به آن است. این دستگاه عظیم بوروکراتیک است که چنگالهای خود را تا اقصی نقاط کشور ما گسترده و مردم را مختنق کرده است. این بوروکراسی کوچکترین روابط خصوصی مردم را زیر نظر دارد و کنترل می

کند. این بوروکراسی پس از ارتش اهرمی است که بدون آن یکروز هم حکومت امپریالیسم بر کشور ما میسر نمی باشد. این اهرمی که یکروز بنام شاه و روز دیگر بنام خمینی تمام قدرت را در یک جا متمرکز می کند تا سلطه سرمایه را به بهترین نحو برمیهن ما تحکیم بخشد. از کار افتادن این دستگاه و یا لاقط کارشکنی در کار آن می تواند کمک بزرگی به مبارزه ضد امپریالیستی ما بکند و شما از درون خود این دستگاه می توانید آنرا فلج کنید. مخصوصاً اطلاعاتی که شما به مناسبت موقعیت شغلی خود دارید، می تواند کمک بسیاری در جهت مبارزه با این رژیم بنماید. شما می توانید در صورت امکان و با استفاده از فرصتها حتی امکانات این دستگاه بوروکراتیک را در اختیار انقلاب و انقلابیون بگذارید. شما حتی می توانید گردانندگان اصلی و پشت پرده این بوروکراسی را معرفی کنید و به این ترتیب کار انقلابیون را تسهیل نمائید. خلاصه شما موضع حساسی را در اختیار دارید، به یک عبارت نبض این رژیم در دست شماست و شما با مبارزات خود می توانید ضربات قاطعی به آن وارد سازید. مطلب دیگری که من می خواستم با شما در میان بگذارم، در اینمورد است که اینجا و آنجا می شنوم که گویا در بین کارمندان ادارات و معلمین کم کم برای تبلیغات سلطنت طلبان و آن کسانی که می کوشند با استناد به جنایات رژیم جمهوری اسلامی و در رأس آن خمینی به تبرئه شاه و رژیم شاهنشاهی بپردازند گوشه‌های شنوائی پیدا شده است. من می خواهم مخصوصاً تصریح کنم و وظیفه انقلابی من، بمن حکم می کند که در مورد اینگونه تبلیغات به شما هشدار دهم. گمان نکنید که اگر امروز رژیم شما را وا میدارد که مثلاً در اداره خود نماز بخوانید و یا مطابق میل او لباس بپوشید، اگر شاه بود از اینگونه تحمیلها نمی کرد. اصولاً در وضعیت بحرانی ای که در چند سال اخیر سلطه امپریالیستی در ایران با آن دست بگریبان است، اینگونه تحمیلها به مردم برای حفظ سلطه گریز ناپذیر است. اگر امروز رژیم می خواهد طرز فکر ساخته و پرداخته خود را به شما تحمیل کند، نباید گمان کنید که این ابتکاری است ویژه این رژیم. مگر ما فراموش کرده ایم که شاه بود که اول بار گفت: هر کس عضو حزبی که من ساخته ام نشود و ایدئولوژی ای را که من اعلام کرده ام، نپذیرد باید بیاید گذر نامه اش را بگیرد و از این کشور برود. مگر این شاه نبود که در تمام مدارس انجمنهای ویژه حزب رستاخیز را سازماندهی کرد و با گماشتن مربیان تربیتی، به سازماندهی ساواک علنی در مدارس پرداخت؟ آیا آنچه امروز در مدارس می گذرد، ادامه همان کارهایی نیست که مخصوصاً از اوایل سالهای پنجاه از طرف رژیم شاه شروع شده بود و اگر اینکارها در شرایط کنونی از شدت و حدت ویژه ای برخوردار است دلیل آن جز این است که این رژیم زیر ضربات کوبنده ای قرار دارد؟ آنها که می خواهند رژیم شاه را به عنوان یک رژیم "لائیک" غسل دهند، گمان می کنند که ما فراموش کرده ایم که چگونه اساس کار آن رژیم نیز بر تحمیل ایدئولوژی دولتی بود. اگر رژیم کنونی به سر و لباس مردم ایراد می گیرد، آیا رژیم شاهنشاهی همه را وادار نکرد که تا به رسم اروپائی لباس بپوشند؟ هرگونه خوش خیالی از این قبیل که اگر شاه بود وضع از این بهتر بود و خطرناکتر از آن هرگونه تصور آنکه اگر شاهی ها برگردند وضع بهتر خواهد شد، فاجعه بار است. اگر اینها بیایند جنایت و اختناق ابعادی بخود خواهد گرفت که امروز برای هیچکس تصورش هم ممکن نیست. فریب این دمکرات مآبیهای آنها را در تبلیغاتشان

نخورید. اینها چنان کینه ای از شما مردم در دل خود دارند که اگر بار دیگر به نوکری امپریالیسم در قدرت قرار گیرند، نمیتوان دامنه جنایتکاریشان را حتی حدس زد. اگر می بینید امروز مزدورانی که بنام خلق و ظاهراً در اثر انقلاب آنها به قدرت رسیده اند، برای حفظ سلطه خویش و نظام موجود ناگزیرند چنین جنایاتی را مرتکب شوند، یک لحظه تصور کنید آن کسانی که از همین مردم چنان ضربات کوبنده ای را دریا فت نموده اند و چنان حقارتی را تحمل کرده اند، اگر بر سر کار آیند، چه خواهند کرد؟

من می خواهم شما واقعیت ها را در نظر بگیرید و ببینید که آیا با ادامه این وضع و حفظ این سیستم کار دیگری جز سرکوب و اختناق می شود کرد؟ و آنگاه به این بیندیشید که آیا وضع بهتر جز در برانداختن این سیستم و برپا کردن سیستمی که قدرت حاکمه را در دست زحمتکشان باشد؛ متصور است؟ من در میان این شاه پرستان از افرادی مثل "اویسی" و "آریانا" که تنها افتخارشان خوی جلادیشان است؛ حرف نمی زنم و شما خوب میدانید که رژیم جمهوری اسلامی جلادانی به تاریخ ارائه کرد که اویسی در مقابل آنها واقعاً کوتوله مینماید. من از آنها که خود را "وجیه المله" میدانند صحبت می کنم. آیا همین بختیار نبود که اندکی پس از آنکه به نخست وزیری رسید آمد و با افتخار اعلام کرد که خود من بودم که دستور تیراندازی بطرف مردم را به ارتش دادم؟ آیا اگر چنین مزدوری باز به حکومت برسد چه خواهد کرد؟ من از شما می خواهم وقایعی را که بر کشور ما گذشته را در نظر داشته باشید. این شاه پرستان همه خود را بموقع نشان داده اند. شما باید مراقب باشید که با تن دادن به اینگونه عقاید و یا حتی تحمل آنها، زمینه را برای برقراری رژیمهایی از این هم جانی تر و از این هم سخت گیر تر فراهم نکنید. بیاد داشته باشید که شاه در اواخر عمر کثیف خود تنها دلخوری از آمریکاییها این بود که چرا به خودش و رژیم سلطنتی اش اجازه ندادند تا بطور منظم و سیستماتیک به سرکوبی انقلاب برخیزند و خمینی و رژیم جمهوری اسلامی را برای اینکار انتخاب نموده اند!! بیاد بیاورید که همین "بختیار" همواره میگوید اگر ارتش را از اختیار من خارج نکرده بودند من بر اوضاع مسلط می شدم و شما خوب میدانید که مسلط شدن بر اوضاع به کمک ارتش شاهنشاهی یعنی چه؟ اگر امروز اینها "دمکرات" شده اند بخاطر آن است که دستشان از قدرت کوتاه است و وظیفه آنها دارند که با اینگونه تبلیغات جوی بسازند که اگر روزی منافع امپریالیسم ایجاب کرد، آنها را بر سر کار آورد. اگر امروز رژیم دکانداران را به شلاق میبندد و آنها را بعنوان عامل اصلی تورم اقتصادی معرفی میکند، اینکار او جز دنباله طبیعی رفتاری نیست که رژیم شاه با برقراری اتاقهای اصناف و جریمه های سنگین و مجازاتهای گوناگون آغاز کرده بود. اگر امروز خلخالی جلاد مثلاً مردم دهات اطراف ملایر را به عنوان قاچاقچیان درجه اول بین المللی به جوخه اعدام می سپارد، در حالیکه "صادق طباطبائی" این قاچاقچی واقعاً بین المللی، در کار قاچاق از حمایت شبکه دیپلماسی دولتی برخوردار است، در زمان شاه نیز بسیاری از جوانان را بجرم داشتن ده گرم هروئین تیرباران می کردند، در حالیکه سران رژیم و مخصوصاً خاندان سلطنتی به دستگیری شبکه دیپلماسی دولتی با باندهای قاچاق بین المللی که بخشی اجتناب ناپذیر از سرمایه داری

امپریالیستی را تشکیل می دهد همکاری می کردند. این رژیم کاری نکرده است که پیش از آن رژیم شاهنشاهی نکرده باشد. بحث بر سر تفاوت در کمیت هاست و این تفاوت در کمیت ها نیز نه از اختلاف طبیعت این دو رژیم بلکه از اختلاف شرایطی که این دو رژیم در آن به سرکوب مردم می پردازند، ناشی میشود.

من تا اینجا بیشتر از سرکوب خلق و مصائبی که بر وی گذشته است صحبت کردم. اکنون می خواهم به حماسه مقاومتی بپردازم که این خلق در برابر یکی از منظم ترین و وحشیانه ترین سرکوبهائی که تاکنون تاریخ بخود دیده است، از خود نشان داده، مقاومتی که باعث شده است، اگر این جلادان به کشتار فرزندان خلق مشغول هستند، اینکار را با تنی خون چکان و با روحیه ای وحشت زده انجام دهند. درست است که در گوشه و کنار و در هر کوی و برزنی در شهرها و روستاهای کشور ما، همه جا آثار بخون غلطیدن فرزندان خلق به چشم می خورد، ولی در عین حال مبارزه دلیرانه همین خلق باعث شده است که دژخیمان از همین کوچه و خیابانها در چنان هراسی باشند که خود اعلام نمایند، جرأت نمیکنند در آنها قدم بزنند و حتی جرأت نمی کنند به آنها نگاه کنند. خیلی خیلی کم سابقه است که مردمی پس از چنان هجوم وحشیانه ضد انقلابی چنین روحیه مقاومتی از خود نشان داده باشند. در جائی که هر سخن مخالفت آمیزی خطر اعدام را با خود دارد، این مردم چقدر مرگ را تحقیر می کنند که این جلادان را به مسخره گرفته اند. تا امروز هر چه این رژیم کرده است تا مردم را بهراس بیافکند، موفق نشده است و همین بزرگترین مایه امیدواری ما برای آینده است. این مردم نشان داده اند که دیگر آن دورانی گذشت که فکر وجود یک ساواکی در میان جمع، همه را به سکوت می کشاند. اکنون دیگر وقتی مردم می بینند که یکی از مزدوران رژیم در میان آنهاست، صدای مخالفتشان بلندتر می شود. قصد من در اینجا آن نیست که یکی یکی بازگو کنم که چه مقاومتی صورت گرفته است و چگونه من امروز با اطمینان و خوش بینی از آینده انقلاب ایران سخن می گویم. هر چند که رژیم موفق شده است جمعی از بهترین یاران ما را از ما بگیرد و در بسیاری موارد رابطه های تشکیلاتی سازمانها را درهم بشکند، رود خروشان خلق هر روز خلاء ناشی از اسارت یا شهادت فرزندان مبارزش را پُر میکند. من می خواهم مخصوصاً روی عالیتترین و مؤثرترین شکل مبارزه و آن شکلی که تنها در صورت وجود آن، اشکال دیگر مبارزه مفهومی و معنای واقعی پیدا میکنند، صحبت کنم.

من پیش از این از مبارزه مسلحانه ای که از همان ماههای اول برقراری رژیم جدید در کردستان آغاز شد و هنوز دلیرانه ادامه دارد. صحبت کرده ام و باز تاکید میکنم که اگر مقاومت مسلحانه خلق کرد نبود، انقلاب ایران، این مسیر شکوهمندی را که تا امروز طی کرده، بهیچوجه بخود نمیدید. ما چریکهای فدائی خلق بارها اعلام کرده ایم که خلق کرد در این مرحله از انقلاب ایران حقی بزرگ بر گردن سایر خلقهای ایران دارد. ما این حق را می شناسیم و آنرا سپاس می گذاریم. درود بر این خلق قهرمان که در شرایطی که گاه انسان تصور می کند از حد تحمل بشر خارج است، با خونسردی

و تواضع کامل مبارزه خود را به پیش می برد و آغوش خود را برای پذیرفتن همه انقلابیون چه کرد و چه غیر کرد گشوده است. هر چند، خصلت دمکراتیک و ضد امپریالیستی مبارزه مسلحانه خلق کرد، حتی امروز جنبه خود بخودی و غریزی خود را حفظ کرده و رهبری این جنبش فاقد سمت گیری آگاهانه ضد امپریالیستی است. از دو سازمانی که مخصوصاً در جنبش خلق کرد نفوذ زیادی دارند، حزب دمکرات سعی می کند جنبش خلق کرد را به ازابه شورای ملی مقاومت و جمهوری دمکراتیک اسلامی آن ببندد و سازمان کومه له نیز با همه داعیه انقلابی خویش، مرحله کنونی انقلاب را با برانداختن سلطه امپریالیسم و خلع ید از بورژوازی وابسته مطابق نمی بیند.

پس از سی خرداد شصت تقریباً در سراسر ایران، ما شاهد مقاومت و مبارزه مسلحانه در مقابل هجوم وحشیانه جمهوری اسلامی هستیم که مجاهدین خلق بزرگترین سهم را در آن داشتند. من وظیفه خودم میدانم که در اینجا این مقاومت مسلحانه را ستایش کنم و به مجاهدین و مبارزین شهیدی که در راه این مبارزه خون خود را دادند، درود بفرستم و بگویم که یکی از عمده ترین دلایل این امر که خلق ما در مقابل این هجوم وحشیانه، روحیه خود را نباخت، همین مبارزه مسلحانه ای بود که صورت گرفت و می گیرد. من بعد از این خواهم گفت که این مبارزه را بی نقص و غیر قابل انتقاد نمی بینم. ولی داشتن انتقاد باعث نمی شود که اساساً اهمیت تاریخی این مقاومت انکار شود. مخصوصاً پس از خرداد شصت دیگر همه کس بعینه دید که در پرتو مبارزه مسلحانه و جز در پرتو آتش سلاح فرزندان انقلابی خلق مقاومت در مقابل هجوم سیستماتیک و ضد انقلابی رژیم وابسته به امپریالیسم میسر نیست. همه سازمانهایی که با تئوری بافیهای پوچ این اصل ساده را که بدهتش را هر آدم ساده ای در این مملکت می فهمد، رد کرده بودند، خیلی زود از صحنه مبارزه حذف شدند و شنیده ام که پاره ای از رهبران آنها پس از آنکه توانسته اند خود را به جای امنی برسانند، دارند توی کتابها دنبال دلائلی برای برائت خود می گردند. اینها را فعلاً بحال خودشان می گذاریم، سرگرمی بدی نیست. در غربت مایه تسلای هم هست. ولی واقعیت آن است که اینها دیگر در صحنه مبارزه نیستند. البته باید مراقب حاصل این مطالعه بیمارگونه آنها بود، ولی تا اطلاع بعدی در صحنه مبارزه خبری از آنها نیست و میتوان وجودشان را به حساب نیاورد و به همین جهت من از آنها بی صحبت می کنم که در صحنه مبارزه اند و پیش از همه از مجاهدین خلق. من گفتم که مقاومت اینها اهمیت تاریخی برای انقلاب ما داشت. کسانی هستند که این حرف را نمی پذیرند و حتی استدلال می کنند که گویا مبارزه مسلحانه مجاهدین بوده است که رژیم را به جلادی انقلابیون وا داشته است. البته این سخن همان بیمارانی است که امروز در خارج از صحنه، بی عملی خود را توجیه می کنند. آنها فراموش می کنند که در همان خرداد شصت مجاهدین حتی هنوز شعار "مرگ بر خمینی" هم نداده بودند که رژیم اولین دسته انقلابیونی را که در اسارت خود داشت تیرباران کرد. وقتی رژیم، سعید سلطانپور را اعدام کرد، کجا مجاهدین خلق مبارزه مسلحانه را آغاز کرده بودند و اگر در مقابل آن کشتار صدای مسلسل از اینطرف نمی آمد، مردم چه می کردند و درباره انقلابیون چه می گفتند؟ آیا کسانی که در شرایط شبه آزادی مدعی انقلابی بودن شده بودند، میبایست

میایستادند و سرکوب منظم انقلاب را تماشا می کردند، فقط به این امید که شاید کاری کنند که این سرکوب با خونریزی کمتری همراه باشد؟ تازه این امر مشکوکی است و بعید بود که حتی درغیاب مبارزه مسلحانه هم چنین کشتاری صورت نگیرد. این کشتار پس از جنبش توده ای با آن عظمت، برای امپریالیسم لازم بود و حتماً می کرد. وانگهی هر مبارزه ای قربانی هم دارد و اینگونه استدلالها ویژه کسانی است که اساساً نمی خواهند مبارزه کنند. ما برای شهیدایمان اندوهگینیم. از دست دادن آنها چشم ما را گریان می کند، ولی در عین حال به وجودشان میبالم و خونشان را بهترین پرچم مقاومت و مبارزه خود می دانیم. گاه اینگونه منتقدین با استناد به سخنانیکه در جای خود درست است، می گویند کار مبارزه مسلحانه باید توسط توده ها انجام شود، نه تعدادی از پیشتازان. اینها در نظر نم یگیرند که آن مبارزه مسلحانه ای که آنها خواهان آن هستند، فقط در شرایطی به آن سبکی که آنها مدعی اند باید انجام شود، صورت میگیرد که پیش از آن شرایطی وجود داشته باشد که سازمانهای انقلابی پیشتاز بتوانند بطور مسالمت آمیز مردم را سازماندهی کنند و در لحظه مناسب با استفاده از همین سازماندهی، آنها را مسلح کرده و به قیام دعوت کنند. ولی در شرایطی که بدون توسل به مبارزه مسلحانه، سازمانهای پیشتاز حتی نمی توانند، خودشان و روابط بین خودشان را هم حفظ کنند چه رسد به آنکه رابطه سازمانی با توده ها برقرار کنند و آنها را سازماندهی نمایند، منتظر آن لحظه موعود نشستن که توده ها خود دست به سلاح ببرند و قیام کنند چه معنائی جز آن چیزی دارد که خود این سازمانها در عمل پس از سی خرداد انجام داده اند، یعنی دست بسته تسلیم سرکوب شدن و کادرها و هواداران را بدون هیچ مقاومتی به تیغ دژخیم سپردن. بهر حال از اینگونه انتقادات می گذرم و عنوان می کنم که ما چریکهای فدایی خلق نیز، هم به مبارزه مسلحانه و هم به جهت گیریهای سیاسی مجاهدین انتقادات جدی داریم ولی این انتقادات مانع از آن نمی شود که آن گامهای عملی ای را که جنبش ما در اثر جانبازی این مجاهدین طی کرد، نادیده بگیریم. ولی انتقاد ما از مبارزه مسلحانه مجاهدین چیست؟ ما میگوییم مبارزه مسلحانه از طرف مجاهدین بطور همه جانبه بکارگرفته نمی شود. آنها مبارزه مسلحانه را بصورت تاکتیکی و در خدمت سیاست معینی قرار داده اند که هدف آن حداکثر برانداختن رژیم جمهوری اسلامی است، نه برانداختن بورژوازی وابسته به امپریالیسم و حاکمیت امپریالیستی. هدف آن تغییر هیأت حاکمه است، نه تغییر طبقه حاکم. هدف آن حداکثر، اصلاح نظام موجود است نه برانداختن این نظام و شالوده ریزی نظامی نوین و به همین دلیل است که انقلابیونی جان برکف در چارچوب سیاستی غیر انقلابی به مبارزه مسلحانه محدود و تاکتیکی دست میزنند. مبارزه ایکه هدف خود را درهم شکستن نیروی سرکوبی که چارچوبه اصلی آنرا ارتش تشکیل میدهد و اساس حاکمیت امپریالیسم میباشد، قرار نمی دهند، بلکه در صدد آن است که با فلج کردن هیأت حاکمه ای که عمدتاً در این مرحله دارو دسته خمینی در آن نقش بزرگی دارند، خود زمام همین دستگاه سرکوب را بدست گیرد. مبارزه مسلحانه مجاهدین قصد آن ندارد که با ایجاد ارتش خلق، ارتش امپریالیستی را درهم بشکند و همین یک بند از برنامه ای که بنام برنامه شورای مقاومت عنوان شده است، کافی است که ما را به ماهیت حکومتی که در رهبری مجاهدین در چارچوبه شورای ملی مقاومت برای کشور ما می

خواهد، رهنمون شود. مسئله اصلی انقلاب، قدرت دولتی است. قدرت دولتی یعنی زور سازمانیافته و زور سازمانیافته در شرایط ما یعنی ارتش و زواید آن، پلیس، ژاندارمری، پاسداران، بسیج و غیره و غیره و این ارتش در طول عمر شصت ساله خود ثابت کرده است که جز به منافع امپریالیستی به هیچ سوگند دیگری وفادار نیست. روزی که رضا شاه این بنیانگذار ارتش نوین را انگیزی ها از ایران بیرون می کردند، این ارتش برای حفظ تخت و تاج او حتی یک گلوله شلیک نکرد. وقتی شاه با چشم گریان می رفت، ارتش به توصیه هوپوزر در صدد تعویض فرمانده کل قوا بود و روزی که بنی صدر از فرماندهی کل این ارتش خلع ید شد، بازم هیچ مقاومتی در دفاع از او از طرف ارتش صورت نگرفت. مسئله این ارتش چیز دیگری است. من می خواهم در اینجا از فرصت استفاده کنم و خطاب به ارتشیان چند نکته ای بگویم.

از طرف مسئولین شورای ملی مقاومت گاه و بیگاه آمارهایی منتشر میشود در این باره که گویا فلان درصد از ارتشیها خواهان بنی صدراند، فلان درصد خواهان مجاهدین و رجوی، و درصد کمی هم برای خمینی کنار گذاشته می شود. بنظر من همانطور که گفتم از نظر تشکیلاتی این ارتش با هیچکس جز با سازماندهندگان واقعی و تغذیه کنندگان واقعی خود یعنی با امپریالیسم نیست و این ارتش از لحاظ سازمانی نه با خمینی است نه با رجوی نه با بنی صدر و نه با مدنی، اویسی و آریانا. از این لحاظ ارتش فقط و فقط با امپریالیسم است و بسیار ساده لوحی است که گمان کنیم نیروی مسلح دیگری مستقل از ارتش اکنون در ایران وجود دارد. خرافه هائی که در مورد سپاه پاسداران و رقابتهای آن با ارتش مطرح شده است، در واقع بخشی از آن سیاست نو استعماری امپریالیسم است که با تحلیلهای فرصت طلبانه سازمانهای باصطلاح انقلابی آرایش شده است. چه کسی میتواند انکار کند که سپاه پاسداران با سلاح و تخصص همین ارتش سازماندهی شد و در پادگانهای همین ارتش مستقر گشت و بعنوان زایده ای از همین ارتش روز به روز گسترش یافت و برای فریب توده هائی که خودارتش را با تجربه گذشته خود شناخته بودند، خود را مستقل از ارتش و حتی بازوی مسلم انقلاب اسلامی جا زد. وقتی پس از کشته شدن کلاهدوز فرمانده سابق سپاه پاسداران در سرگذشت او خواندیم که قبل از انقلاب افسر گارد شاهنشاهی بود، هیچ متعجب نشدیم، چرا که بدون تردید می دانستیم که همین افسران ارتش شاهنشاهی هستند که مشغول تعلیم سپاه پاسداران میباشند. ولی رژیم جمهوری اسلامی می خواهد این رابطه پدر و فرزندی را انکار کند و می خواهد چنان وانمود سازد که گویا بین ارتش و سپاه پاسداران رابطه برادری وجود دارد و اینها دو نیروی مستقل از یکدیگرند که سعی می کنند برادرانه، تضادهای خود را حل کنند و یکپارچه عمل نمایند.

بله رژیم سعی دارد - و فرصت طلبان کمکش می کنند - تا جلوه دهد سپاه پاسداران نیرویی مستقل از ارتش است ولی من می گویم بپرسید این پاسداران به چه وسیله مسلح شد، از چه کسانی تعلیم دید و در کجا مستقر شد و به چه کارهایی مشغول گشت؟ تا براحتی بپذیریم که پاسداران هم



مانند پلیس و ژاندارمری جز زایده ای از ارتش چیزدیگری نیستند و اگر تضادی بین ارتش و سپاه پاسداران دیده می شود این تضاد از تضادی که گاه بین پدر و پسر دیده می شود، فراتر نمی رود. بین پلیس و ژاندارمری و ارتش، بین همه اینها اختلافاتی هست، حتی بین دست چپ و راست انسانها هم تضاد هست ولی صرف وجود چنین تضادهائی را نباید دلیل استقلال گرفت. برگردم به آن آمارهای کذائی و بگویم اگر بنظر اینها فقط درصد معینی از ارتش با شورای مقاومت است، تا جائیکه به پرسنل ارتش مربوط میشود من با اطمینان اعلام میکنم بیش از نود درصد افرادی که هم اکنون در درون این ارتش و بعنوان ابزار سرکوب رژیم وابسته به امپریالیسم عمل می کنند، کم و بیش با مردم و آرمانهایشان دلبستگی دارند. در میان ارتشی که شاید بتوان گفت حالا دیگر تعدادش به حدود یک میلیون رسیده، مشکل بتوان حتی پنجاه هزار عنصر سر سپرده پیدا کرد. ولی آنچه باعث می شود که این ارتش با وجود این بطور یکپارچه در خدمت سرکوب امپریالیستی قرار بگیرد، نه از احساسات و خواستههای پرسنل آن بلکه از سازمان حساب شده و دقیقی ناشی میشود که سالها تربیت امپریالیستی، به آن داده است. با وجود همه همدردی پرسنل ارتش با انقلاب و مخصوصاً بیزاری آنها از رژیم جمهوری اسلامی، در طی چهار سالی که ارتش در کردستان به جنگ با خلق کرد مشغول بوده، حتی یک مورد از پیوستن حتی یک گردان کوچک به مردم دیده نشده است. صحبت از پیوستن سازمانیافته می کنم نه تک تک افراد. چنین امری در جریان جنگهای داخلی برای ارتشها بیسابقه بوده است و معمولاً در جریان این جنگها که ارتش با مردم کشور خود مستقیماً طرف می شود، موارد شورش جمعی در بین ارتشیان بسیار به چشم می خورد. ولی در اینجا ما حتی یک مورد نمی بینیم و این نشان میدهد که امپریالیسم چه خوب توانسته است سازمانی بوجود آورد که مستقل از اراده پرسنل کار کند. بیش از چهار سال است که این رژیم به سرکوب خلق مشغول است و مخصوصاً از سی خرداد شصت به اینطرف به تیرباران دسته جمعی پرداخته است. حتی یک پادگان کوچک بر علیه آن شورش نکرده است و همین نشان میدهد که تا چه حد این ارتش سازمان خود را حفظ کرده. البته سرکوب وظیفه همه ارتشهاست ولی حفظ همبستگی ارتش در جریان سرکوب به سازماندهی آن مربوط میشود. هر چه این سازماندهی بهتر صورت گرفته باشد، وحدت ارتش در جریان سرکوب بیشتر حفظ می شود و ارتش ایران در این زمینه مخصوصاً نشان داد که برای هدف سرکوب خوب سازماندهی شده است. من در اینجا از پرسنل ارتش می خواهم تا به وضعیتی که در آن قرار دارند بیاندهند. کسانی که این امید را در دل این پرسنل ایجاد می کنند که گویا روزی باید ارتش بطور یک پارچه عمل کند و رژیم موجود را سرنگون کرده، رژیمی باصلاح مردمی را به جای آن بگذارد، یا نادانند یا مغرض و در هر دو حال، تبلیغاتشان باعث انسجام ارتشی می شود که بهر حال امروز عامل اصلی سرکوب در دست رژیم جمهوری اسلامی است. تنها خدمتی که پرسنل ارتش می توانند در جهت تغییر اوضاع کنونی بکنند، این است که خودشان، سلاحشان و تجربه اشان را در اختیار انقلابیون قرار دهند. ما چریکهای فدائی خلق بنوبه خود با آغوش باز آن ارتشیانی را که حاضر باشند صمیمانه در صف خلق و علیه دشمنان او بجنگند، در هر مقام و درجه ای که باشند با آغوش باز می پذیریم و آنها را به صفوف خود راه می دهیم.

من از طرف چریک‌های فدائی خلق رسماً از پرسنل ارتش دعوت می‌کنم تا به صفوف ما بپیوندند و در سازماندهی مبارزه مسلحانه به ما کمک کنند. سازمان ما به کمک آنها و امکاناتی که آنها در اختیار دارند، شدیداً نیازمند است. مخصوصاً من به آن دسته از پرسنل ارتش که زمانی به آن دلیل که کار دیگری نبود و یا مزایای ارتشی بودن از کارهای دیگر بیشتر بود، به ارتش پیوسته‌اند و در شرایطی که ظاهراً ارتش از جنگ و کشمکش‌های داخلی برکنار بود، به نسبت سایر مردم، زندگی راحتی هم داشتند، می‌گویم که آن دوران آرامش دیگر گذشته است. امروز دیگر باید این حقیقت را بپذیرید که در ارتش بودن یعنی مستقیماً در جنگ بودن و آن هم مستقیماً در جنگی بر ضد خلق و منافع وی. امروز در ارتش بودن یعنی هر لحظه در تهدید مرگ قرار داشتن و شما با پیوستن به انقلاب و انقلابیون خطر تازه‌ای برای زندگی خود ایجاد نمی‌کنید. در سرزمین ما همه باید بجنگند، بیطرفی امروز مفهوم خود را از دست داده، بخصوص که کسی پرسنل ارتش باشد. پس بحثی که می‌ماند این است که در کدام طرف بجنگیم و من به پرسنل ارتش توصیه می‌کنم، پیش از آنکه دیر شود به انقلاب بپیوندند.

اندکی از حرف خود دور افتادم، داشتم از مجاهدین صحبت می‌کردم و از برنامه شورای ملی مقاومت. من به نیروهائی که در شورای ملی مقاومت گرد آمده‌اند، کاری ندارم و نمی‌گویم چرا مثلاً این بنی صدر را که جمهوری اسلامی بدور انداخته، مجاهدین چسبیده‌اند. اینها بحثهای درجه دوم است. من می‌گویم مجاهدین با قبول برنامه شورا و اصولاً با قبول حفظ ارتش خود را آگاهانه از انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی کنار کشیده‌اند. اگر مبارزه مجاهدین را من در این مرحله واجد اهمیت تاریخی می‌دانم، این امری است که علیرغم اراده رهبری مجاهدین از این مبارزه حاصل می‌شود. آنها در چارچوبه هدفی محدود و بدون در نظر داشتن استراتژی مبارزه ضد امپریالیستی با رژیم جمهوری اسلامی درگیر می‌شوند. ولی این درگیری که بهر حال باعث تضعیف رژیمی می‌شود که در حال حاضر عامل اصلی سازماندهی سرکوب امپریالیستی است، در جهت مبارزه ضد امپریالیستی خلق قرار می‌گیرد. ولی هرگاه مبارزه مجاهدین در چارچوبه شورای ملی مقاومت به هدفی برسد که برای خود قرار داده و آن جمهوری دمکراتیک اسلامی مورد نظر برقرار شود، دیگر بدون شک میتوان گفت که ما با یکی دیگر از اشکال سیاسی حکومت امپریالیستی روبرو هستیم (من در اینجا وارد این بحث نمی‌شوم که اساساً شرایط برای برقراری چنین حکومتی مناسب است یا نه)، حکومتی مذهبی با حفظ ارتش، ارتشی که امپریالیسم در ایران سازمان داده است، دیگر وعده هرگونه دمکراسی و اصلاح و انقلاب و غیره، پوچ و بیهوده است. حکومت مذهبی و ارتش، اینها چیزهای نقدی است که در برنامه شورای ملی مقاومت وجود دارد. بقیه وعده‌های نسیه‌ای هستند که تحقق آنها مشکوک است. هر چند که در زمینه همین وعده‌ها هم این برنامه نهایت امساک را از خود نشان داده است. پس ما در عین این که مبارزه مسلحانه مجاهدین را می‌ستائیم آنرا کم‌دامنه، کوتاه‌نظرانه و تاکتیکی می‌دانیم و برنامه شورای ملی مقاومت و حکومت مورد نظر این برنامه را بطور

کلی ضد انقلابی می دانیم . من از هم اکنون شعار مرگ بر جمهوری دمکراتیک اسلامی را به راحتی می دهم هر چند که این جمهوری اکنون جز بر روی کاغذ وجود ندارد و شاید هم هرگز شرایط برپا شدن آن فراهم نشود ولی بدون هیچ تردیدی اگر بوجود آید ضد انقلابی است و از همان آغاز باید در فکر براندازیش بود. اصولاً من میدانم این بحث آلترناتیو سازی چیست که در جنبش ما مد شده است؟ هر جا چند نفر دور هم جمع شده اند و حساب کرده اند که در بین مردم نیروئی دارند، به خودشان می گویند آلترناتیو، بدون آنکه به ساخت طبقاتی جامعه و هدفهای مرحله ای انقلاب توجه داشته باشند. کافی است خودشان حساب کنند که اگر فلان شرایط فراهم شود و در مورد شورای ملی مقاومت مثلاً اگر ارتش طرف ما بیاید، ما آلترناتیو جمهوری اسلامی خواهیم بود ولی پنهان می کنند که در چه شرایطی ارتش حاضر است طرف آنها بیاید و اگر ارتش طرف آنها آمد چه شرایطی بوجود خواهد آمد.

حال که از مقاومت سخن می گویم، مطلبی خطاب به خانواده شهدای خلق بگویم. ما چریکهای فدائی خلق در بین خود رسمی داریم که آنرا بعنوان امری مقدس پاس می داریم، آن رسم این است که هرگاه رفیقی از ما شهید می شود، نامش، سلاحش و وظایف سازمانیش را به رفیق دیگری می دهیم و به این ترتیب همواره او را در بین خود زنده و موجود احساس می کنیم. سالها پیش شاه جلاد رهبر کبیر ما مسعود احمد زاده را به چوبه تیرباران بست، ولی هنوز هر بار که یک چریک فدائی صدا می کند مسعود، کسی می پرسد رفیق با من کار داشتی؟ من می خواهم از شما خانواده شهدا بخواهم و مطمئنم که بسیاری از شما میدانند که نباید فرزندان خود را از دست رفته بدانید. ما همواره خود را در کنار شما می دانیم و اگر چه دشمن اغلب بین جسم ما فاصله انداخته است، قلب ما همواره پیش شما است و شما مطمئن باشید که در میان انقلابیون فرزندان بسیاری دارید که کوشش می کنند از هر فرصتی برای تماس با شما استفاده کنند و اگر در اینکار زیاد موفق نیستند بدلیل سختی شرایط مبارزه است. شما اینرا بر آنها ببخشید. باید شما همچنانکه تاکنون بوده اید، پیک انقلاب در بین مردم باشید. عکس فرزندان خود را همواره با خود داشته باشید و در هر جا که هستید، آنرا به هر مناسبت و به هر کس که در کنار شماست نشان دهید و زندگی پاک و سراسر افتخار او را برای مردم بازگو کنید. کافی نیست که مردم بطور کلی بدانند که فرزند فلان کس در راه انقلاب به شهادت رسید. باید مردم چهره این انقلابیون را بخاطر داشته باشند و جزء جزء زندگیشان را بدانند و از اینطریق است که تجربه زندگی یک انقلابی سرمشق دیگران می شود. حتی اطلاعات مربوط به زندگی شهدا و عکسهایشان را به ما برسانید؛ زیرا اغلب شرایط مبارزه مخفی و پنهان کاری در مقابل پلیس ما را در وضعی قرار می دهد که از گذشته و گاه حتی از نام رفقای خودمان بی اطلاعیم. شما در این زمینه می توانید کمک زیادی به ما بکنید.

خلاصه ما از خانواده شهدایمان می خواهیم تا پیک انقلاب و حامل شعارها و نظرات انقلابی به میان توده ها باشند و مطمئنیم که آنها خود به این وظیفه آگاهند.

اکنون خطاب من با اسرای ماست. گاه که از شرایط زندان در رژیم جمهوری اسلامی برای من می گویند یا در جایی می خوانم، می بینم که بواقع آنچه بر این اسرا امروز می گذرد، با آنچه بر ما در شنکجه گاههای شاه میآمد، حتی قابل مقایسه نیست و دژخیمان جمهوری اسلامی کار پستی و دنائت را بجائی رسانده اند که برای دژخیمان شاه با همه جلادیشان قابل تصور هم نبود. ولی با وجود این وقتی از زبان لاجوردی جلاد می شنوم که می گوید: "بسیاری از اینها که در زندان هستند و بلاتکلیف اند حتی نامشان را هم تاکنون به ما نگفته اند" به عظمت حماسه ای که شما در زندانها می آفرینید، پی می برم. درود بر شما باد. بحق که مبارزه ای که انقلابیون ما در زندانها تحت آن فشارهای وحشیانه و زیر تهدید دائمی به اعدام انجام داده اند، در رسوائی این رژیم در بین مردم و بطور کلی در سطح جها نی و بر افکندن تمام ماسکهای دروغینی که امپریالیسم به کمک تحلیلگران مزدور و گاه ساده اندیش برچهره این رژیم زده بود، نقش قاطعی داشت. لازم نیست که من باز سفارش کنم و باز گوشزد کنم که زندان مدرسه انقلاب است. چند روز پیش لاجوردی گفت که حتی در بین نادمین درون زندان هم شبکه ای کشف کرده است. من تنها از اینطریق به شما درود می فرستم. و به شما اطمینان می دهم که ما آنچه را که بر شما می گذرد، بخوبی درک می کنیم و حماسه ای را که شما می آفرینید قدر می دانیم.

سخنی هم با ایرانیان خارج از کشور دارم. زمانی بود که جمعیت ایرانیان خارج از کشور تقریباً محدود بود به دانشجویان خارج از کشور. ولی امروز در اثر بیداد و جنایت رژیم جمهوری اسلامی هزاران هزار از زحمتکشان و روشنفکران انقلابی کشور ما همراه با خانواده شان ناگزیر به ترک کشور شده اند و در خارج از ایران در شرایط بسیار دشوار زندگی می کنند. رژیمی که در مورد سلطنت طلبان و وابستگان به رژیم شاه تا مدتها مرزها را تقریباً بی حفاظ گذاشته بود تا هر جا می خواهند بروند و هرچه می خواهند برای خود ببرند، هنگامی که به سرکوب منظم و قطعی جنبش انقلابی کمر بست، نخستین کاری که کرد، بستن مرزها بود و کسانی که توانستند از دست این دژخیمان بگریزند و بخارج از کشور برسند، تقریباً همگی ماجراهای دردناکی را از مصیبت‌هایی که بر آنها در جریان این ترک کشور گذشته، تعریف می کنند و کم نبودند کسانی که در همین جریان جان خود را از دست دادند و یا ضربات جسمی غیر قابل جبرانی بر آنها وارد شده است. بهر حال امروز شما در خارج از مرزهای ایران نباید خود را در عین حال خارج از صحنه مبارزه احساس کنید. مبارزه در داخل میتواند از تلاشهای شما در جهت دادن کمکهای مادی و معنوی خلقهای سراسر جهان به داخل یاری فراوانی بگیرد. شما می دانید که امروز بسیاری از مردم جهان نسبت به خلق ما و انقلاب او که در چنگال رژیم جمهوری اسلامی به حیات خود ادا مه میدهد، احساس همدردی عمیقی دارند و اگر شما با این خلقها تماس منظمی برقرار کنید آنها قادر خواهند بود بطور منظم به انقلاب ما یاری برسانند. من مخصوصاً در رابطه با هواداران خودمان در خارج از کشور یک وظیفه را تاکید میکنم و آن وظیفه انترناسیونالیستی ما نسبت به خلقهای سایر کشورهای وابسته به امپریالیسم و

مخصوصاً خلقهای کشورهای مسلمان است. تبلیغات امپریالیستی می کوشند تا از خمینی و رژیم جلا او بهر حال چهره انقلابی و ضد امپریالیستی ترسیم کنند و این تبلیغات در میان مردمی که تحت اختناق شدید در کشورهای مسلمان بسر میبرند، اینجا و آنجا جذبه ای نسبت به این جلا دان ایجاد کرده است. در عین حال امپریالیسم به عوامل این رژیم در این کشورها امکان میدهد تا به آسانی از طریق سفارتخانه های خود به تبلیغات و سازماندهی بپردازند. عمال رژیم جمهوری اسلامی به آسانی در فیلیپین، در پاکستان و در عربستان و غیره امکان تبلیغ و سازماندهی دارند. این تبلیغات بر روی مردمی که از حقایق بی خبرند، بی تأثیر نیست، وظیفه انترناسیونالیستی ما ایجاب میکند که آنچه را که در ایران تحت سلطه این رژیم می گذرد بهر نحو که می توانیم به خلقهای این کشورها خبر بدهیم و برای اینکار کافی نیست که بطور کلی بگوئیم این رژیم، وابسته و جنایتکار است. بطور مشخص آنچه را به واقع می کنند و می گویند به این خلقها منتقل کنیم. بطور مشخص رفتار جمهوری اسلامی با کارگران را به آنها توضیح دهیم و قوانین و مقرراتی را که در این مورد وضع می کنند، برای آنها ترجمه کنید تا کارگران آن کشورها بدانند که این جمهوری اسلامی نه مشغول مبارزه با امپریالیسم که مشغول سرکوب و استثمار کارگران ایران است. خلاصه باید خلقهای این کشورها بطور مشخص و نه بطور کلی و اجمالی در جریان زندگی روزمره طبقات مختلف در ایران و فعالیتهای سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی قرار گیرند. تنها با تبلیغاتی با این دامنه است که میتوان از گسترش موج شوم "خمینیسیم" در درون جنبشهای ضد امپریالیستی این کشورها، جلوگیری کرد و نگذاشت تا امپریالیسم با نفوذ در جبهه خلق به این نحو مزورانه باصلاح تجربه ایران را تکرار کند.

یک حرف دیگر هم با هواداران خودمان داریم. ما اکنون از نظر سازمانی در شرایطی قرار داریم که بسیاری از روابطمان را با هواداران از دست داده ایم. این وضعیت تا حد زیادی زائیده شرایط مبارزه و سرکوب دشمن است، تا حدی زائیده انشعابی است که در شرایط بسیار خطرناکی به ما تحمیل شد و تا حدی هم نتیجه بی تجربه گیها و اشتباهات خود ماست ولی بهر حال باید در صدد بهبود روابط برآمد. ما از اولین سالهای کار سازمان تجربه ای در دست داریم که امروز تا حدی میتواند بکارمان بیاید و آن این است که در آن زمان نیز چون سازمان نمی توانست برای جذب همه هواداران روابط تشکیلاتی لازم را ایجاد کند، اغلب این هواداران در ارتباطی ضعیف و گاه بدون ارتباط با سازمان، کارمبارزاتی خود را پیش می بردند تا اینکه در فرصتی مناسب با سازمان ارتباط گیرند، البته این شیوه سازماندهی، شیوه ایده آلی نیست و خود به خود نطفه های جدائی ایدئولوژیک و تشکیلاتی را در خود دارد، ولی با توجه به وضعیت، راه حل خوبی است و ما نیز به نوبه خود باید هنگام ارتباط گیری هر دسته از این هواداران با سازمان چنان برخورد کنیم و چنان روابط سازمانی را به درون آنها نفوذ دهیم که جنبه های منفی آن، حداکثر خنثی شوند.

حرف آخرم با مردم است و از آنها برای کمک رساندن به چریکهای فدائی خلق از هر طریق که می توانند یاری می خواهم. گاه چنین تصور می شود که گویا یاری رساندن به چریک فدائی فقط از کسانی ساخته است که حاضرند همه چیز خود را رها کنند، سلاح بگیرند و درمبارزه سیاسی- نظامی مخفی دوش به دوش آنها بجنگند. البته این عالیتترین شکل کمک به چریکهای فدائی خلق ایران است ولی هرکس، در هر شرایطی که هست می تواند به مبارزه چریکهای فدائی خلق کمک کند. دانش آموزی که شعارهای سازمان را بر دیوار کوچه و مدرسه می نویسد، راننده تاکسی ای که حرفهای ما را برای مسافرینش بازگو می کند و شناسائیهای خود را از دشمن در اختیار ما می گذارد؛ کسی که کمک مالی برای ما می فرستد، پیرزنی که شب چریکی را در خانه خود جای می دهد، همه و همه می توانند یار و یاور چریکهای فدائی خلق و مبارزه اشان برای برانداختن یوغ امپریالیسم و دیکتاتوری وابسته به آن و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر باشند.

با ایمان به پیروزی راهمان

## مردم مبارز ایران :

چریکهای فدائی خلق ایران در امر مبارزه متکی به نیروی لایزال شمايند و رشد و گسترش ما رابطه مستقیمی با حمایت مادی و معنوی شما از سازمان ما دارد. حمایت شما از سازمان ما به هر اندازه که باشد گامی است در راه قطع سلطه امپریالیسم و سرنگون ساختن حکومت دست نشانده آن در میهنمان. و اما کمک به سازمان تنها در کمک مالی به آن خلاصه نمی گردد. بلکه علاوه بر آن شما می توانید با رساندن اخبار و گزارشهای دربار ره محیطی که در آن زندگی می کنید و با آن ارتباط دارید از قبیل گزارشهای از وضع کارخانه ها، مدارس، ادارات دولتی، ارتش، سپاه پاسداران، بسیج و غیره و یا رساندن اسناد و مدارکی درباره زد و بندهای رژیم با امپریالیسم و غارت اموال خلق و دیگر اعمال این سگان زنجیری امپریالیسم و یا دادن اطلاعاتی مشخص دربار ره مهره های رژیم، ما را در پیشبرد اهدافمان یاری رسانید. شما می توانید از هر طریق ممکن که شما را از پیگرد پلیسی مصون نگهدارد اینگونه کمکها را به ما برسانید.

ما از هواداران خود می خواهیم که کوشش نمایند با ما تماس بگیرند تا ما قادر شویم در امر سازماندهی آنان، توضیح نظرات سازمان و استفاده از تجارب و نظرات آنها اقدام نمائیم.

مسلماً آنچه ما برشمردیم همه آن کمکهائی نیست که شما می توانید به سازمان بکنید. هرکس میتواند بنابه ابتکار خویش انواع کمکهها را از طرق مختلف به سازمان ما برساند. ما کوشش خواهیم کرد در آینده راههای مختلفی را برای ایجاد ارتباط با شما و دریافت کمکههایتان ارائه کنیم.

با ایمان به پیروزی راهمان  
چریکهای فدائی خلق ایران  
۱۳۶۲/۵/۲۰